

نگاهی به اقتصاد گرسنگی^۱

دکتر احمد سیف

است و چون افزایش تولید مواد غذایی نمی تواند جوابگوی افزایش جمعیت باشد، نتیجه، گرسنگی است و بد غذایی و کم غذایی. به سخن دیگر، پس از دو قرن عقاید رابرت مالتوس، کشیش اقتصاددان انگلیسی را تکرار می کنند و طبیعی است که اگر چنین پیش گزاره ای درست باشد، برای مقابله با گرسنگی باید جلوی افزایش جمعیت را گرفت. و در همین راستا، برنامه های گوناگون تنظیم خانواده را پیشنهاد می کنند. البته برای افزایش تولیدات کشاورزی هم، فعالیت هایی می شود. تردیدی نیست که برای بهبود رفاه بهتر است که جمعیت افزایشی لجام گسیخته نداشته باشد، ولی آیا می توان آنرا به گرسنگی هم مرتبط دانست پرسشی است که پاسخ جداگانه ای می طلبد. قبل از آنکه به اختصار جنبه هایی از این مسئله را مورد بحث قرار بدهیم، بدنیست مختصری روی عقاید مالتوس مکث کنیم.

شرایط و علل تاریخی شکل گیری عقاید رابرت مالتوس درباره جمعیت:

نظر به اینکه نظریه مالتوس در تحت تأثیر تحولات اقتصادی انگلستان شکل گرفت، ما نیز بحث را به اقتصاد انگلستان محدود می کنیم.

سیر تکامل اقتصاد انگلستان و گذار از مرحله مالکیت های بزرگ زمین به شکل اولیه سوداگری و بعد

کره زمین گرسنه است. این واقعیتی است که کمتر کسی می تواند آنرا انکار کند. گرسنگی هر ساعت ۴۵۰ نفر را در این کره خاکی می کشد. ^۱ شاید قدیمی ترین مرضی باشد که همواره پاپای بشریت در تاریخ گام برداشته است. اگر نخواهیم خیلی به عقب برگردیم، هر نسلی برای نمونه، در اروپا در طول قرون وسطی مزه تلخ گرسنگی را چشیده است. در اروپای فئودالی و اصولاً در جوامع پیشاسرمایه داری، گرسنگی یکی از عوامل «طبیعی» کنترل جمعیت به حساب می آمد. فقرای قرون وسطی به خوردن گوشت سگ و گربه و حتی فضله پرندگان دست زدند و چه بسا پدران و مادرائی که از گوشت و پوست جگر گوشگان از گرسنگی مرده خویش تغذیه کردند. حتی فاشیسم هیتلری در میانه قرن بیستم اهالی لنین گراد را به آدم خواری واداشت. برای مقابله با گرسنگی که با روز بروز گسترده شدنش کوس رسوائی و ورشکستگی فلسفه مسلط بر جهان را به صدا در آورده است، اقتصاددانان و جامعه شناسان پژوهش های بیشماری در طول سالهای گذشته عرضه نموده و «راه حل هایی» هم پیشنهاد کرده اند.

در این نوشتار کوتاه، می خواهیم به زبانی ساده جنبه اقتصادی گرسنگی را وارسی کنیم.

بطور کلی، اقتصاددانان غرب عقیده دارند که مهمترین عامل افزایش گرسنگی، افزایش لجام گسیخته جمعیت

می توانست در جامعه‌ای که از ثبات نسبی برخوردار بود به خوبی عمل نماید. حتی در انگلستان در قرون وسطی بنظر می‌رسد که بین کلیسا، زمین‌داران و سرفه‌ها یک قرارداد غیررسمی اجتماعی برای تخفیف ندراری اجباری وجود داشت. اگر سرفی به علت پیری قادر به کار کردن نبود، می توانست به یک زندگی بخورونمیر از کیسه این صندوقها امید داشته باشد. در اغلب موارد، البته، این زندگی بخورونمیر از تولید سرف دیگری که هنوز جوان بود و بر روی زمین سرف پیر شده کار می‌کرد تأمین می‌شد. این وضع تا قرن چهاردهم ادامه یافت. در این قرن، طاعون در انگلستان باعث شد که جمعیت انگلستان به شدت کاهش یابد، و به روایتی به نصف تقلیل یابد. این بیماری اولین ضربه را بر بیکر فتودالیسم انگلستان وارد کرد. با کاهش سریع و چشمگیر جمعیت در نتیجه طاعون، سرفه‌ها که به زمین مالکین وابسته بودند می‌توانستند آن زمین را ترک کنند، چون با کاهش ناگهانی جمعیت، امکان کارایی در دیگر بخش‌های اقتصاد افزایش یافته بود. فرار از زمین و رو کردن و کار یافتن در کارگاههایی که در حاشیه شهرها بوجود می‌آمدند، باعث شد که سرفه‌ها دیگر آن تأمین سابق را نداشتند. و به این ترتیب، نطفه‌های طبقه کارگر صنعتی شکل بست. در همین سالها، دولت که در کنترل زمین‌داران بود قانونی به تصویب رسانید که مانع از ترک زمین بوسیله سرفه‌ها می‌شد. ولی، اجرای این قانون چندان ساده نبود. از سویی تحولات اقتصادی متعددی در جریان بود و از سوی دیگر در کنار کارگران، طبقه دیگری نیز [بورژوازی] در حال شکل گرفتن بود.

● از همان آغاز مالکیت‌های بزرگ زمین، بحث و جدل بر سر این بود که آیا اصولاً باید برای بهبود شرایط زندگی فقر اقدمی برداشت یا نه؟ و اگر باید برای بهبود وضعیت این جماعت پر شمار قدمی برداشت، این اقدامات و اصلاحات به چه طریقی باید انجام شود؟ در طول قرون وسطی، یا به عبارت دیگر در دوره کلیسا سالاری، این سیاستها به شدت تحت تأثیر مذهب بود.

پیدایش آنچه که اغلب به غلط «انقلاب صنعتی» نامیده می‌شود که به واقع تکامل صنعتی بود، و پیدایش اقتصاد سرمایه سالاری توده عظیمی از مردم انگلستان را در فقر و مسکنت گذاشت. به سخن دیگر، آنچه در انگلستان داشتیم انباشت توأمان فقر و ثروت بود و نتیجه آن هم در دنیای واقعیت گسترش هر چه بیشتر اختلافات طبقاتی بود. از همان آغاز مالکیت‌های بزرگ زمین، بحث و جدل بر سر این بود که آیا اصولاً باید برای بهبود شرایط زندگی فقرا قدمی برداشت یا نه؟ و اگر باید برای بهبود وضعیت این جماعت پر شمار قدمی برداشت، این اقدامات و اصلاحات به چه طریقی باید انجام شود؟ در طول قرون وسطی، یا به عبارت دیگر در دوره کلیسا سالاری، این سیاستها به شدت تحت تأثیر مذهب بود و مذهب که مقدار زیادی از نفوذش ناشی از تأثیرش بر زندگی فقرا بود، با تبلیغ کمک به ندارها به بازپرداخت بخشی از یک دین کهنه خود دست می‌زد. دیری نگذشت که کلیسا نیز گرفتار تمایلات اشراف سالاری شد و در پی آمد آن، جهت عمده فعالیت‌هایش نیز دگرسان گشت. به سخن دیگر، در این موقع تمام کوشش و هم و غم گردانندگان کلیسا این بود که پیروان خود را به فروتنی و تحمل تشویق نمایند. و به آنها بقبولانند که ثروت مادی و فانی این جهان را آنان با خود نخواهند برد، پس چه ضرورتی و یا اصراری در تملک آن. وقتی که رهبری کلیسا به دست دولتمندان افتاد و یار هبران کلیسا خود دولتمند شدند، این دیگر آسان بود که عدم تمایل دولتمندان را در کمک به فقرا فهمید و سرانجام وقتی کلیسا سالاری به اوج شکوفایی خود رسید و رهبران آن به ظواهر این دنیای فانی، قصرها، نوکران دست به سینه... دلبستگی پیدا کردند، برای توجیه کارهای خویش کلیسا به تحریف تعالیم عیسی مسیح نیز دست زد. منتهی، این وضعیت نمی‌توانست به آن صورتی که رهبران کلیسا مایل و علاقمند بودند ادامه پیدا کند. با گسترده‌تر شدن فقر و گسترش باز هم بیشتر اختلافات طبقاتی، امکان اینکه ندراری و بیچارگی، ندارها را به سرقت و قطاع‌الطریقی وادار افزایش یافت و از آن گذشته، جوامع اروپایی با این خطر روبرو شدند که بی‌عدالتی روزافزون ممکن بود کل ساختار اقتصادی و اجتماعی را در هم ریزد. کلیسا برای مقابله و پیشگیری آنچه در شرف وقوع بود، و از آن احتمالاً مهمتر برای حفظ موقعیت خویش به تشکیل صندوق‌های خیریه رضایت داد و دولتمندان نیز هر یک به فراخور حال به این صندوقها کمک مالی می‌کردند. استدلال کلیسا این بود «برای دولتمندان، پرداخت عشریه‌ای به صندوق در واقع شبیه پرداختن یک حق بیمه اجتماعی بود».^۳ این برنامه،

و برای بهتر شدن اوضاع، پیشنهاد کرد دولت مجازات گدایی کردن را افزایش بدهد. مدتی بعد دانیل دفو^۶ در کتابی که در اوایل قرن هیجدهم نوشت در تأیید نظریات لاک نوشت: «فقرا نمی‌خواهند کار کنند. این گروه همیشه تظاهر می‌کنند که مایل به یافتن کار هستند در حالیکه به‌راحتی می‌توانند از گدایی روزگار بگذرانند».^۷ و در نتیجه مبارزات دفو بود که لایحه پیشنهادی همفردی ماکورث برای تأسیس اردوی کار برای فقرا در پارلمان شکست خورد و تصویب نشد. یکی از دلایلی که دفو برای اثبات نظریات خود ارائه می‌کرد این بود که «کالای تولید شده به وسیله فقرایی که روزی ۱۲ ساعت و هفته‌ای شش روز در اردوگاهی در بریستول کار می‌کردند و مزدی معادل ۳ شیلینگ [۱۵ پنس] دریافت می‌داشتند اگر در بازار آزاد به فروش می‌رفت نمی‌توانست جوابگوی هزینه تولید آن کالا باشد».^۸ دفو یکی از مخالفین سرسخت حمایت از فقرا بود و تمام کوشش او مصروف این می‌شد که دولت را از این کار بازدارد. در عین حال، ولی افرادی بودند که از دولت در این برنامه پشتیبانی می‌کردند و کسانی چون هانری فیلدینگ اصولاً دید متفاوتی به این مسائل داشتند. او در کتابی که در ۱۷۵۳ نوشت به این نکته اشاره کرد که «آنها [فقرا] بین خود گرسنگی می‌کشند، تحلیل می‌روند و نابود می‌شوند ولی بین اغنیاء گدایی می‌کنند و از اموال دولتمندان می‌زدند. سرزنش کردن فقرا به خاطر جنایاتی که مرتکب می‌شوند دردی را دوا نخواهد کرد. جنایت نتیجه طبیعی و منطقی شرایط نامساعدی است که فقرا در آن زندگی می‌کنند».^۹ نتیجه گیری کلی فیلدینگ این بود که به نفع جامعه است که به جای سرزنش کردن فقرا، برای بهبود وضع زندگی آنها بکوشد. در کتاب دیگری که در ۱۷۶۶ بوسیله جوناس هنوی^{۱۰} نوشته شد، او به سرزنش کردن کلیسا پرداخت که مساعدت از فقرا را که وظیفه اصلی آن بود فراموش کرده است. ولی عمده مبارزات هنوی برای بهبود وضعیت زندگی کودکان بود که به طرز زنده‌ای مورد بهره‌کشی قرار می‌گرفتند. هنوی در این راستا به تحقیقات پر دامنه‌ای دست زد و از جمله نتایج تحقیقاتش که برای مدافعان نظام حاکم بسی‌گران آمد یکی اینکه از هر صد کودک کمتر از ۱۲ سالی که وارد بازار کار می‌شدند تنها ۷ تن زنده مانده و به بلوغ می‌رسیدند. نتیجه این تحقیقات را تحت عنوان «یک درخواست خالصانه برای نجات جان بچه‌های فقرا» منتشر نمود که در انگلستان آن روز سر و صدای زیادی به راه انداخت. مدتی بعد به تحقیق درباره کودکانی که به روپندگی دودکش‌های بخاری اشتغال داشتند علاقمند

● در اوائل قرن شانزدهم، مالکان با استفاده از حق مالکیت خود، از کشت زمین‌هایی که پیشتر به صورت مزارعه به وسیله سرفها کشت می‌شد جلوگیری نمودند و به این ترتیب با اخراج سرفها، عرضه کار در بازار افزایش یافت. از طرف دیگر، سرعت رشد بخش غیر کشاورزی به حدی نبود که بتواند نیروی کار اضافی را که به بازار وارد می‌شد جذب نماید و در نتیجه، سرفهای سابق مادام که در جستجوی کار بودند، چاره‌ای جز آوارگی و در یوزگی نداشتند.

در اوائل قرن شانزدهم، مالکان با استفاده از حق مالکیت خود، از کشت زمین‌هایی که پیشتر به صورت مزارعه به وسیله سرفها کشت می‌شد جلوگیری نمودند و به این ترتیب با اخراج سرفها، عرضه کار در بازار افزایش یافت. از طرف دیگر، سرعت رشد بخش غیر کشاورزی به حدی نبود که بتواند نیروی کار اضافی را که به بازار وارد می‌شد جذب نماید و در نتیجه، سرفهای سابق مادام که در جستجوی کار بودند، چاره‌ای جز آوارگی و در یوزگی نداشتند. مدتی بعد که هانری هشتم قدرت کلیسارادر هم شکست، دیگر هیچ منبعی برای دستگیری از ندارها وجود نداشت. کمبود فرصت‌های اشتغال و نبود امکانات مساعده‌دهی باعث شد که فقر و فاقه به جایی رسید که دیگر نمی‌شد فقرا را به حال خویش رها کرد. در ۱۵۳۱ اولین قدم برای تدوین «قانون ملی فقرا» برداشته شد. برای اختصار کلام از بررسی جزئیات این قانون و تغییرات بعدی در آن می‌گذرم.^۴ ولی اشاعه نداری و فقر و قدمی که دولت وقت برای حمایت از فقرا برداشت، به بحث‌های زیادی در میان صاحب‌نظران و دولتمردان انگلیسی دامن زد که برای سالهای متمادی ادامه یافت. در گزارشی که جان لاک در ۱۶۹۷ برای هیئت تجارت (Board of Trade) تهیه نمود، اظهار داشت: «شرایط دشوار زندگی فقرا نه به علت کمبود عرضه مواد غذایی است و نه نبودن کار، فقط بی‌نظمی و فساد این طبقه مسئول واقعی فقر آنهاست».^۵

شود. این لایحه در ۱۷۸۲ به صورت قانون در آمد. عمده ترین کمبود این لایحه این بود که مقدار حق بیمه اولیه را ۱۰ لیره معین کرده بود و این بولی نبود که فقرا قادر به پرداختش باشند. در نتیجه قانونی که می توانست برای کمک به فقرا مفید باشد، در عمل، کاملاً بی فایده از آب درآمد. این بحث و جدلها درباره وضع فقر و علت فقر در اواخر قرن هیجدهم به پیدایش سه شاخه فکری در انگلستان منجر شد:

۱- بشر دوستان ۲- اصلاح طلبان ۳- رادیکالها
اگر چه در ابتدا نقاط افتراق بین این سه گروه چندان برجسته نبود، ولی به تدریج اختلاف نظرها حادث تر شد. بشر دوستان که عمدتاً پیروان هنوی بودند، مبارزه با اثرات ناهنجار فقر بر روح و روان را به جای مبارزه با عوامل عینی فقر مد نظر داشتند و علاوه بر آن، نگرششان به فقر تقدیر گرایانه بود و عقیده داشتند که این خواست خداست که فقر و نداری از زمین ریشه کن نشود. اصلاح طلبان، بیشتر به کل جامعه می اندیشیدند و بخاطر کل جامعه معتقد بودند که بهبود وضع فقر و بهتر شدن وضع روحی شان به کم شدن جنایات، بیماریها منجر خواهد شد و این به نفع جامعه خواهد بود. این دسته، در واقع بیشتر به فکر چاره جویی اثرات

● اصلاح طلبان، بیشتر به کل جامعه می اندیشیدند و بخاطر کل جامعه معتقد بودند که بهبود وضع فقر و بهتر شدن وضع روحی شان به کم شدن جنایات و بیماریها منجر خواهد شد و این به نفع جامعه خواهد بود. این دسته، در واقع بیشتر به فکر چاره جویی اثرات جانبی فقر بر طبقه دولتمند بودند تا تخفیف اثرات مستقیم آن بر فقرا. رادیکالها معتقد بودند که باید همه کوشش صرف حذف فقر از جامعه بشود و معتقد بودند که جامعه ای که نتواند فقر را ریشه کن نماید، جامعه بیمار است که احتیاج به درمان دارد.

شد و پس از تحقیقات بسیار کتاب بسیار رسوا کننده ای را تحت عنوان «تاریخچه عاطفی روبندگان دودکش بخاری» در ۱۷۸۵ منتشر نمود. در این کتاب، هنوی نمونه های زیادی به دست داد که از ناهنجاری غیر قابل باوری که در واقعیت زندگی وجود داشت پرده بر می داشت. برای نمونه، اگر چه متوسط سن کودکانی که به این کار اشتغال داشتند، مطابق «قانون» هفت سال بود، ولی او به موارد زیادی اشاره کرد که کودکان ۴ ساله به این کار مشغول بودند. گذشته از مسئله بکارگیری کودکان بسیار کم سن، عیب عمده این کار این بود که حرفه ای بود بدون مهارت و اگر این کودکان به سنین بالای بیست سالگی می رسیدند و اگر گرفتار کوری و یا نقص عضوهای دیگر نمی شدند، به دلیل اینکه هیچ گونه مهارتی نداشتند نمی توانستند در بازار کار جذب شوند و در عین حال، از نظر بدنی دیگر نمی توانستند به کار سابق ادامه دهند (کار روبندگی دودکش ها کاری مختص کودکان بود) و در وضعیتی که کلیسای دیگر کمکی نمی کرد این روبندگان سابق راهی و چاره ای غیر از گدایی نداشتند. هنوی حتی به مواردی اشاره می کند که ساختمان دودکش بخاری طوری بود که کودک به راحتی نمی توانست برای پاک کردن آن بالا برود ولی کارفرمایان با کتک آنها را مجبور می کردند که از دودکش ها بالا بروند و حتی در مواردی در زیر دودکش آتش می افروختند که کودک روبنده به هر طریقی که ممکن بود کارش را بکند. در طول بیست سال [۱۷۶۶-۱۷۸۵] هنوی به مبارزات دامنه داری در پارلمان دست زد و از جمله نتایج مبارزات او تصویب لایحه ای بود که در ۱۷۶۷ از پارلمان گذشت که بر آن اساس هیچ کارفرمایی حق نداشت کودکی را بیشتر از سه هفته در کارگاه نگاه بدارد و در نتیجه کاربرد این لایحه قانونی بود که در ۱۷۷۷ نرخ مرگ و میر در میان کودکان روبنده به ۲۰ درصد تقلیل یافت. لایحه بعدی که اگر چه نتیجه مبارزات او بود ولی در بعد از مرگ او تصویب شد، حداقل سن کودکان روبنده را ۸ سال معین کرد و علاوه یک کودک به شرط موافقت والدین خویش می توانست حداکثر ۸ سال در این حرفه باقی بماند. اعمال زور بر علیه کودکان غیر قانونی اعلام شد و علاوه بر آن کارفرمایان موظف بودند که سالی یک دست لباس نو برای کودکان تهیه نمایند که آنها بتوانند یکشنبه ها با سر و وضعی مرتب به کلیسا بروند. در همین سالها، فرانسیس مازرس برنامه ای شبیه به بیمه های اجتماعی امروزی را به پارلمان پیشنهاد کرد که هر کس درازای پرداخت مبلغی در برابر بیکاری، بیماری... بیمه

جانبی فقر بر طبقه دولتمند بودند تا تخفیف اثرات مستقیم آن بر فقرا، رادیکالها معتقد بودند که باید همه کوشش صرف حذف فقر از جامعه بشود و معتقد بودند که جامعه‌ای که نتواند فقر را ریشه کن نماید، جامعه بیمار است که احتیاج به درمان دارد. این جماعت به یک تجدیدنظر کلی در جامعه معتقد بوده و برای رسیدن به آن، توزیع عادلانه ثروت و قدرت را پیشنهاد می‌کردند. گفته می‌شود که مهمترین علت پیدایش رادیکالیسم، شکست دولت ویلیام پیت بود که با همه وعده و وعیدها به انجام کار مهمی بر نیامد. نتیجه بحث و جدلی که در طول حکومت پیت در انگلستان در گرفت این بود که توماس پین در ۱۷۹۱ کتاب «حقوق بشر» خویش را نوشت که در زمان خودش غوغایی به راه انداخت و حتی به اعتقاد شماری از محققین نقطه عطفی در زندگی فرهنگی انگلستان بود. بر نهاده اساسی کتاب پین این بود که علت فاعلی فقر ناتوانی و اغتشاش نظام اجتماعی موجود است و گناه را نباید به گردن افراد و به خصوص فقرا انداخت. از کارهای بسیار جالب پین که برای زمان او بسیار نوآورانه بود اینکه او در این کتاب به بررسی مالیات‌های غیر مستقیم پرداخت و نشان داد که مالیات‌های غیر مستقیم در واقع باعث فقر بیشتر فقرا می‌شود. به عقیده او، فقرا حتی نمی‌دانند که چگونه مورد بهره‌کشی قرار می‌گیرند و افزود که کمک‌های دولت نباید «صدقه» به حساب آید، چون بخش عمده درآمد دولت از مالیات‌های غیر مستقیم است که عمدتاً از فقرا

گرفته می‌شود. اگر چه برنامه گسترده‌ای برای بهبود حال فقرا ارائه داد ولی افزود که از دولتی که دست نشانده زمین دارها و دولتمندان است انتظار ندارد که به برنامه‌های اصلاحی او توجه نماید. در اثر فشار زمین دارها و دولتمندان، دولت پیت، توماس پین را به توطئه بر علیه امنیت مملکت و خرابکاری متهم کرده و او را که در آن زمان در فرانسه زندگی می‌کرد غیاباً محاکمه و به مرگ محکوم کرد. به علاوه، کتاب «حقوق بشر» نیز غیر قانونی اعلام شد. واهمه دولت انگلستان از تجزیه و تحلیل توماس پین و از آن گذشته، خوف زمین داران و دولتمندان انگلیسی در آن روزگار قابل درک بود. در همین سالها بود که انقلاب بورژوازی فرانسه در حال نضج گرفتن بود و سرایت افکار انقلابی انقلابیون فرانسوی به انگلستان، به ویژه که در آن سالها فقر، توده عظیمی از مردم انگلستان را در بر گرفته بود، به آسانی می‌توانست برای قدرتمندان یک فاجعه جدی باشد. البته محاکمه غیابی و محکومیت توماس پین به مرگ، برخلاف انتظار دولتمردان انگلیسی نتیجه دلخواه بیار نیامد و دیگر نیروهای پیشرو در انگلستان به مبارزات خویش ادامه دادند. در ۱۷۹۳، ویلیام گودوین کتاب «عدالت اجتماعی» را منتشر کرد که به مراتب کوبنده‌تر از توماس پین به ساختار اقتصادی و سیاسی انگلستان حمله کرد. گودوین به وضوح طبقه دولتمند را علت فاعلی فقر فقرا اعلام کرد و عقیده داشت که انحصار و توزیع غیر عادلانه ثروت مهمترین عامل به قهقرا رفتن جوامع انسانی است و حتی به عقیده او، انحصاری بودن دارایی، قدرت تنظیم زندگی را مطابق خواسته و توانایی از طبقه نادر می‌گیرد. گودوین به شدت مخالف مالکیت خصوصی بود و مدتها قبل از مارکس، مالکیت خصوصی را مسئول بی‌عدالتی‌ها و ناهنجاری‌های اجتماعی می‌دانست. به نظر او، بی‌عدالتی اقتصادی و اجتماعی ناشی از مالکیت خصوصی، دولتمندان را به حمایت از مالکیت، بهره‌مندی که باشد، وامی‌دارد و آنها در راه رسیدن به این مقصود از اعمال زور و فشار بر طبقات دیگر خودداری نمی‌کنند. از سوی دیگر، طبقات نادر هم می‌کوشند که در این رهگذار بی‌نصیب نمانند و اگر لازم باشد، به دزدی و تقلب هم دست خواهند زد. یک بار دیگر، ماشین تهمت‌زنی دولتمندان انگلیسی بکار افتاد و کابینه ویلیام پیت به بحث و مشاوره درباره توقیف و دستگیری گودوین پرداخت ولی در نهایت امر، ویلیام پیت دیگر همکاران خود را قانع کرد که جلوگیری از انتشار «عدالت سیاسی» و یا دستگیری گودوین کار ساز نخواهد بود. یکی از دلایل بسیار جالب پیت این بود که چاپ

● گودوین به وضوح طبقه دولتمند را علت فاعلی فقر فقرا اعلام کرد و عقیده داشت که انحصار و توزیع غیر عادلانه ثروت مهمترین عامل به قهقرا رفتن جوامع انسانی است و حتی به عقیده او، انحصاری بودن دارایی، قدرت تنظیم زندگی را مطابق خواسته و توانایی از طبقه نادر می‌گیرد. گودوین به شدت مخالف مالکیت خصوصی بود و مدتها قبل از مارکس، مالکیت خصوصی را مسئول بی‌عدالتی‌ها و ناهنجاری‌های اجتماعی می‌دانست.

● نگرش مالتوس، نگرش سنتی به جمعیت است که در آن جمعیت متغیری وابسته است؛ یعنی تغییرات جمعیت به تغییرات کشاورزی وابسته و پیوسته است. در این دیدگاه اندازه جمعیت با امکانات امرار معاش تعیین می‌شود و چون این امکانات محدود است، پی‌آمد افزایش جمعیت کاهش تولید سرانه در کشاورزی است که در ادامه خویش به فقر گسترده، گرسنگی و در نهایت به مرگ و میر بیشتر می‌انجامد.

مالتوس که دقیقاً از نظریات تاونزند نسخه برداری کرده بود، برای علمی جلوه دادن آن تصاعدهای حسابی و هندسی [شیوه افزایش مواد غذایی و جمعیت] را به نظریات تاونزند افزود. بدون تردید اگر پیش گزاره‌های مالتوس درست باشد، نتیجه‌گیری او نیز درست است، ولی مشکل اساسی تحلیل مالتوس از جمعیت همین پیش گزاره‌های نادرست اوست. پس مختصری از دیدگاه او به دست بدهم.

نگرش مالتوس، نگرش سنتی به جمعیت است که در آن جمعیت متغیری وابسته است. یعنی تغییرات جمعیت به تغییرات کشاورزی وابسته و پیوسته است. در این دیدگاه اندازه جمعیت با امکانات امرار معاش تعیین می‌شود و چون این امکانات محدود است، پی‌آمد افزایش جمعیت کاهش تولید سرانه در کشاورزی است که در ادامه خویش به فقر گسترده، گرسنگی و در نهایت به مرگ و میر بیشتر می‌انجامد. به عبارت دیگر در اینجا ما با یک مکانیزم خودکار کنترل جمعیت روبرو هستیم. این نگرش، یکی از باسابقه‌ترین شیوه‌های وارسیدن جمعیت است ولی در اواخر قرن هیجدهم و نیمه اول قرن نوزدهم در نوشته‌های مالتوس و ریکاردو نمود بسیار برجسته‌ای پیدا کرد.

مختصات اصلی این نگرش به جمعیت را می‌توان به این صورت خلاصه کرد:

- جمعیت تمایلی طبیعی به افزایش دارد.

- اندازه جمعیت به ضرورت با امکانات امرار معاش محدود می‌شود و به این ترتیب، «هرگاه امکانات امرار

این کتاب هر نسخه‌ای ۳ لیره خرج بر خواهد داشت و این پولی نیست که فقرا قادر به پرداخت آن باشند. بگو مگوها ادامه یافت تا اینکه در ۱۷۹۴، وضع کشاورزی انگلستان نابسامان شد. در ماه اوت همان سال طوفان مقدار زیادی از محصولات ذرت را از بین برد. قیمت مواد اساسی زندگی، به خصوص مواد غذایی، بطور سرسام‌آوری در بازار بالا رفت و آنکه می‌بایست بار این بدبختی مضاعف را بدوش می‌کشید، طبیعتاً فقرا و اصولاً طبقات ندار بودند. کمبود مواد غذایی و گران بودن و از دسترس بدور بودن آنچه که بود باعث شد که در بخش‌هایی از انگلستان جنبش‌های دهقانی شروع شود. دهقانان ارا به‌های حامل مواد غذایی و مغازه‌های اغذیه‌فروشی را در کنترل خویش گرفتند و برای محصولات غذایی خود قیمت‌گذاری نمودند و درآمدهای حاصل را بر مبنای قیمت‌های جدید در اختیار صاحبان آن مواد قرار می‌دادند. در این موقع يك سال از انقلاب فرانسه می‌گذشت. در این چنین شرایط تاریخی بود که مالتوس، «مقاله‌ای درباره اصول جمعیت» را منتشر کرد. تبلیغات پرمایه‌ای برای نوشته مالتوس براه افتاد. بعید است که این تبلیغات پرمایه با هدف دولتمندان انگلیسی برای مقابله با سرایت انقلاب فرانسه به انگلستان و برای توجیه و سرپوش‌گذاری بر شرایط ناهنجار و غیر انسانی زندگی توده عظیمی که هر روز فقیرتر می‌شدند و به علاوه، رد نظریات اقتصادی فیزیوکراتها و همچنین رد تئوری کامل بودن بشر ژان ژاک روسو بی‌ارتباط باشد. مالتوس در این کتاب که برای اولین بار در ۱۷۹۸ چاپ شش‌طوطی‌وار به رونویسی از اقتصاددانان و جامعه‌شناسان ماقبل خویش دست زد و در این کتاب، برخلاف همه تبلیغاتی که شد و هنوز می‌شود، هیچ نکته تازه‌ای نبود. تنها نکته قابل توجه درباره آن، این است که مالتوس در «زمان مناسبی» این کتاب را منتشر نمود. مدت‌ها قبل از مالتوس، رابرت والاس این مسئله را پیش کشید که روزی خواهد رسید که کره زمین توانایی تغذیه جمعیتش را نخواهد داشت ولی در آن سالها، نیازی به این گونه تحلیلها وجود نداشت و یا اینکه از سوی دولتمندان به چنین نگرشی نیازی نبود. حتی در ۱۷۸۶، ژوزف تاونزند در کتاب «تحقیقی درباره قانون فقر» به این نکته اشاره کرد که جمعیت به وسیله عرضه مواد غذایی تنظیم می‌شود به اصطلاح «قانون طبیعی جمعیت» را پیش کشید و نتیجه گرفت که برای کنترل جمعیت ابزار توازنی لازم است و چه وسیله‌ای مؤثرتر از گرسنگی، و بر همین مبنا بود که انتقاد اصلی‌اش از «قانون فقر» را به این صورت مطرح کرد که این قانون این ابزار لازم برای کنترل جمعیت را از کار می‌اندازد.

با این حساب، نظر به تمایل همیشگی جمعیت برای فراتر گذاشتن از نرخ افزایش امکانات امرار معاش، طبقات فقیر، «به شدت تحت فشار قرار می‌گیرند». دلیل این امر هم از جمله این است که: از سویی نرخ واقعی مزد، به دلیل زیاد بودن شماره کارگران کاهش می‌یابد ولی از سوی دیگر، کمبود مواد غذایی موجب بالا رفتن قیمت مواد غذایی می‌شود، [با توجه به عملکرد «قانون» نزولی نرخ بازگشت نهایی]، در نتیجه، کارگران برای دست یافتن به همان مقدار غذای قبلی می‌باید بیشتر از گذشته کار کنند. در نتیجه، مشکلات زندگی موجب می‌شود که تصمیم‌گیری مربوط به ازدواج، بچه‌دار شدن به تأخیر می‌افتد، و در نتیجه، افزایش جمعیت تخفیف پیدا می‌کند. از سوی دیگر، ارزاتر شدن کار و رقابت بین کارگران و ضرورت کار بیشتر در میان آنها، موجب می‌شود که زمینهای بیشتری به زیر کشت کشیده می‌شود، تولید با دقت بیشتری سامان می‌یابد، و برای بهبود بهره‌وری می‌کوشند و بالاخره، امکانات امرار معاش نیز، به نسبت افزایش جمعیت بیشتر می‌شود. در نتیجه:

«همین که وضعیت کارگران بهبود می‌یابد، عوامل بازدارنده جمعیت نیز تضعیف می‌شود. مدتی نمی‌گذرد که همان داستان پیشرونده و پسرورنده در پیوند با نیک‌بختی دوباره تکرار می‌شود».^{۱۵}

بر مبنای مختصات این نگرش، پس می‌توان به نتایجی رسید:

- افزایش جمعیت یکی از دلایل کندی توسعه اقتصادی در درازمدت است.

- موارد قحطی، بیماری‌های واگیر که در نگرش مالتوس، «موانع جدی» بر سر رشد جمعیت هستند، در نتیجه افزایش جمعیت پیش می‌آیند. به سخن دیگر، وقوع و حضور این موانع جدی نشانه افزایش جمعیت می‌باشد.

افزایش جمعیت از دو طریق به صورت مانعی بر سر راه توسعه اقتصادی عمل می‌کند:

- مقدار مطلق جمعیت به نسبت منابع طبیعی موجود در اقتصاد.

- نرخ تغییر، یعنی، یک نگرش پویا به مقوله جمعیت و توسعه اقتصادی.

به یادآوری می‌آورد که هر دو دسته عوامل، بر این پیش‌گزاره استوارند که عوامل مربوط به جمعیت تقریباً مستقل از نرخ و گستره توسعه اقتصادی تعیین می‌شوند.

مالتوس گرایان جدید اگر چه گوهر نگرش مالتوس را حفظ کرده‌اند ولی در عین حال کوشیدند که شماری از عوامل پویا که از سوی مالتوس نادیده گرفته شده بود را در

● مالتوس گرایان جدید بر این عقیده‌اند که اگر چه امکان دارد تکنولوژی پیشرفته‌تر موجب شود که زمین‌های تازه‌تری به زیر کشت برده شوند، و یا، نوآوری‌های تولیدی موجبات افزایش بهره‌وری را فراهم نماید، ولی، در تحلیل نهایی، افزایش جمعیت همچنان به عنوان عامل مؤثری که از توسعه اقتصادی جلوگیری می‌نماید ارزیابی می‌شود.

معاش بیشتر شود، موجبات افزایش جمعیت نیز فراهم می‌شود».^{۱۱}

- در بخش کشاورزی «قانون» نرخ نزولی بازگشت نهایی حاکم است. یعنی، هر چه که مقدار زمین زیر کشت بیشتر می‌شود، حجم تولیدات به همان نسبت افزایش پیدا نمی‌کند.

- در نهایت، عرضه زمین محدود است.

به این ترتیب، به گمان مالتوس، جمعیت همیشه «تمایل دارد که امکانات امرار معاش بیشتر شود»، چون: «وقتی بر جمعیت کنترلی اعمال نمی‌شود، جمعیت هر ۲۵ سال دو برابر می‌شود، یعنی با یک نرخ افزایش هندسی افزایش می‌یابد، [در حالیکه] امکانات امرار معاش، در بهترین حالت ممکن، نیز نمی‌تواند سریعتر از یک نرخ افزایش حسابی، تغییر نماید».^{۱۲}

او سپس از «جلوگیری» و «موانع جدی» بر سر رشد جمعیت سخن می‌گوید. به عنوان عوامل جلوگیری کننده، مالتوس از بالا بردن سن ازدواج، اجتناب از روابط جنسی ماقبل ازدواج نام می‌برد. از موانع جدی بر سر رشد جمعیت نیز می‌توان به جنگ، قحطی و بیماری‌های واگیر اشاره کرد. به گفته مالتوس، «در هر کشوری یک یا چند تا از این عوامل محدود کننده به درجات متعدد عمل می‌کنند، ولی، در عین حال کشوری نیست که در آن جمعیت به افزوده شدن فراتر گذاشتن از امکانات امرار معاش تمایل نداشته باشد».^{۱۳} وقتی چنین می‌شود، «وضع طبقات پائین جامعه بد می‌شود و احتمال بهبود وضعیت‌شان برای همیشه از دست می‌رود».^{۱۴}

مبنی بر «تصاعد هندسی» رشد جمعیت مدعی شد که «افزایش جمعیت امریکا در واقع شاهد او برای اثبات وجود این نرخ افزایش تصاعدی است».^{۱۷}

به این نکته فعلاً کار نداریم که نمونه امریکا در آن دوره که تنها دویست سالی از «کشف» آن قاره می گذشت، نمونه مناسبی نیست. برای نشان دادن بی پایگی ادعای مالتوس اجازه بدهید مثالی را در نظر بگیریم. از منابع مختلف می دانیم که کل جمعیت ایران را در ۱۹۰۰ میلادی معادل ۱۰ میلیون نفر تخمین زده اند. فرض می کنیم که جمعیت ایران نه هر ۲۵ سال که مالتوس می گوید بلکه هر ۵۰ سال دو برابر شده باشد. بر مبنای «قانون اثبات شده» مالتوس، جمعیت ایران در زمان حکومت شاه عباس صفوی، کمی بیشتر از ۱۵۰/۰۰۰ تن بود و در زمان مسافرت مارکوپولو به ایران در پایان قرن سیزدهم میلادی کمتر از ۲۵۰۰ تن می شود. اگر به شیوه مالتوس ادامه بدهیم، جمعیت ایران در زمان انوشیروان ساسانی فقط یک تن و با این حساب ایران در زمان داریوش و کورش می بایست غیر مسکونی بوده باشد! تردیدی نیست که چنین شیوه ای برای وارسی جمعیت نمی تواند مطلوب باشد و به نتیجه دلخواه منجر شود. با این همه، مالتوس در کتابش، برای نمونه، نوشت: «اگر اولیای یک بچه نتوانند برای او غذای بخور و نمیری تهیه نمایند و اگر جامعه به کار این بچه نیاز نداشته باشد، این کودک هیچ سهمی از مواد غذایی موجود در جامعه ندارد و اصولاً زنده ماندنش هم لازم نیست».^{۱۸} عقاید مالتوس همانموقع به وسیله توماس جارولد و چارلز هال به شدت مورد انتقاد قرار گرفت و حتی چارلز هال مطرح کرد که اصولاً جامعه ای که مالتوس از آن سخن می گوید شامل چه کسانی است که برای خود قانون وضع می کنند و این قانون را به عرضه کنندگان کار تحمیل می نمایند. فروشندهگان کار

مباحثات خود دخالت بدهند. با این همه، نتیجه گیری شان با نتیجه گیری مالتوس تفاوت چشمگیری ندارد. مالتوس گرایان جدید بر این عقیده اند که اگر چه امکان دارد تکنولوژی پیشرفته تر موجب شود که زمین های تازه تری به زیر کشت برده شوند، و یا، نوآوری های تولیدی موجبات افزایش بهره وری را فراهم نماید، ولی، در تحلیل نهایی، افزایش جمعیت همچنان به عنوان عامل مؤثری که از توسعه اقتصادی جلوگیری می نماید ارزیابی می شود. مالتوس گرایان جدید، خود به شاخه های پر شمار تری تقسیم می شوند که وارسی این شاخه ها از چارچوب این بررسی مختصر فراتر می رود.

و اما، به اعتقاد من، این شیوه نگرش به جمعیت، به دلایل زیر رضایت بخش نیست.

- مدل مالتوس و ریکاردو به جمعیت الگویی ایستاست که دامنه تأثیرات تغییرات تکنولوژی را بر کشاورزی نادیده می گیرد. از آن گذشته، تأثیر انباشت سرمایه، و بهبود تکنولوژی ناشی از سرمایه گذاری در تحقیق و توسعه نیز در این نگرش جایی ندارد. بعلاوه، این نیز به گمان من نادرست است که جمعیت را در این الگو، متغیری وابسته در نظر بگیریم. یعنی، می خواهیم بر این نکته تأکید نمایم که این پیش گزاره با دیگر مختصات نگرش مالتوس و ریکاردو در تناقض قرار می گیرد. اگر جمعیت متغیری وابسته باشد، یعنی، «اندازه جمعیت با امکانات امرار معاش تعیین می شود» پس، چگونه است که در عین حال، جمعیت همیشه «تمایل دارد که از امکانات امرار معاش بیشتر شود»؟ اگر تمایل جمعیت به فراتر گذاشتن از امکانات امرار معاش درست است که پس نمی توان، از وابستگی آن سخن گفت. از سوی دیگر، در نگرش مالتوس و مالتوس گرایان، رابطه بین جمعیت و «موانع جدی» و حتی «امکانات امرار معاش» هرگز به طور روشن و واضح تبیین نشده است. می توان به اشاره گذشت که اغلب این «موانع جدی» مستقل از امکانات امرار معاش عمل می نمایند که به نوبه قرار است تعیین کننده مقدار جمعیت باشند. بیماری های واگیر و یا حتی قحطی، اگر چه قحطی به عرضه مواد غذایی وابسته است، ضرورتاً به افزایش جمعیت مرتبط نیستند.^{۱۶}

یکی دیگر از کمبودهای این نگرش است که بر این پیش گزاره استوار است که جمعیت همیشه رو به افزایش دارد و حتی به ادعای مالتوس هر ۲۵ سال دو برابر می شود. مالتوس در توضیح و توجیه این پیش گزاره چیزی نگفته است. در چاپ های بعدی کتاب، در واقع در آخرین چاپی که در زمان حیاتش منتشر شد، مالتوس در اشاره به ادعایش

● اگر چه مالتوس مدعی است که جمعیت با یک تصاعد هندسی افزایش می یابد، ولی قبل از تعیین نرخ افزایش، پرسش مهمتر این است که جمعیت، چرا افزایش می یابد؟ پیش از پاسخگویی به این سؤال، نمی توان شیوه افزایش جمعیت [تصاعد هندسی و یا حسابی] را تعیین نمود.

بیشترشان منجر شده و وضع را از آنچه که هست بدتر می‌کند».^{۲۰}

نتیجه تلفیق تئوری جمعیتی مالتوس و تئوری مزد دیوید ریکاردو این بود که درآمد کارگر نمی‌تواند و نباید از حد بخور و نمیر افزایش یابد، چون جامعه با افزایش جمعیت روبرو می‌شود. در نتیجه دلیلی ندارد که دولت و یا کارفرمایان مقدار مزد را از يك مقدار حداقل بیشتر نمایند. به گفته انگلیز:

«این چیزی بود که دولت و کارفرمایان مایل به شنیدن بودند چون مسئولیت نداری طبقه‌دار از شانه‌هایشان برمی‌داشت و در نتیجه، کسی نمی‌توانست سرزنششان کند».^{۲۱}

و اما، گذشته از این مختصر که دربارهٔ زمینهٔ تاریخی تئوری مالتوس گفتیم، بد نیست کمی در حاشیه این تئوری به بررسی چند نکته بپردازیم:

۱. پیش‌گزاره‌های تئوری جمعیت مالتوس از نظر منطق درونی ناهمگون‌اند. و این تناقض درونی است که به اعتقاد من جهت‌گیری سیاسی این تئوری را آشکار می‌سازد. مثلاً، اگر چه از يك جامعهٔ طبقاتی حرف می‌زند ولی به بررسی روابط درونی و تأثیرات متقابل این طبقات برهم نمی‌پردازد. و طبقه فقیر را به‌طور مجرد و در انزوا مورد بررسی قرار می‌دهد. اگر چه این شیوهٔ بررسی به خودی خود شیوه مطلوبی نیست ولی وقتی به بررسی مهاجرت می‌رسد، به ناگاه همهٔ کره زمین را یکپارچه در نظر

چندین برابر آنچه که به‌عنوان مزد دریافت می‌کنند، تولید می‌نمایند ولی تولید اضافی‌شان نصیب طبقه‌ای می‌شود که خود مولد نیست و انگل وار زیست می‌کند. و بالاخره نتیجه گرفت که برخلاف نظر مالتوس، این جامعه است که باید اصلاح شود نه طبقه فقیر. باید بگویم که به غیر از مالتوس دیگرانی هم بودند که در دفاع از دولت‌مندان، عقایدی شبیه نظریات او ابراز داشته‌اند. در این راستا می‌توان به رابرت ساوتی و ساموئل تیلور کولریچ اشاره کرد. کولریچ در کتاب «دریانورد عهد عتیق» حتی پیشنهاد کرد که بهترین حکومت حکومتی است که قدرت و نفوذ سیاسی در آن براساس دولت‌مندی شهر و ندان تقسیم شده باشد. با این همه، اما، در ۱۸۱۷ ویلیام هزلیت نشان داد که تصاعدهای حسابی و هندسی فقط زائیده خیالبافی و خیال‌پروری مالتوس می‌باشد و هیچ‌گونه اساس و پایه علمی ندارند. در ۱۸۲۰، گودوین در کتاب تازه‌ای که تحت نام «دربارهٔ فقر» نوشت به نظریات مالتوس شدیداً انتقاد کرد و با آوردن شواهدی از ایران و ترکیه و مقایسه آن شواهد با وضعیت این کشورها در عهد باستان، نتیجه گرفت که تئوری جمعیتی مالتوس با واقعیت‌ها تأیید نمی‌شود. او افزود، حتی اگر تئوری او درست باشد، نتایجی که او از این تئوری می‌گیرد قابل دفاع نیستند. در پیوند با همین نکته، به یادآوری می‌ارزد که شواهدی در دست است که به احتمال زیاد جمعیت ایران، برای نمونه، در قرن نوزدهم کاهش یافته است. راولینسون در سال ۱۸۵۰ جمعیت ایران را ۱۰ میلیون نفر برآورد کرد، ولی مطابق برآورد دیگر او در سال ۱۸۷۳، جمعیت ایران به ۶ میلیون نفر رسیده بود.^{۱۹} با تمام این اوصاف، در سالهای ۱۸۲۰ کتاب مالتوس به صورت «انجیل» سیاستمداران و احزاب سیاسی، بویژه حزب ویگ در آمده بود. برای اینکه نقش تئوری مالتوس به‌عنوان وسیله‌ای در جهت توجیه ناهنجاری‌های زندگی روشن شود، عبارت زیر را از دایرةالمعارف بریتانیکا نقل می‌کنم:

«نمی‌توان شك کرد که پذیرش و تبلیغ نظریات مالتوس به وسیله طبقات دولت‌مند به خاطر این بود که این طبقه را از عذاب وجدان می‌رهانید و در خصوص شرایط بد زندگی طبقه کارگر از آنها سلب مسئولیت می‌کرد و حتی بر این دلالت داشت که در واقع خود کارگران باید سرزنش شوند نه طبقات حاکمه و یا جامعه بطور کلی. یکی از کاربردهای این نظریه این بود که جلوی کوشش برای بهبود زندگی کارگران را سد کرد. و در اثر تعالیم مالتوس بود که توماس چالمرز تمام برنامه‌های پیشنهادی خود را برای بهبود وضع بی‌فایده دانست و حتی نتیجه گرفت که بهبود وضع به تکثیر

● اگر فقط افزایش جمعیت مسئول وجود گرسنگی و فقر در جامعهٔ انسانی باشد، فقر و نداری تودهٔ عظیمی از جمعیت آمریکا، انگلستان و شماری دیگر از کشورهای سرمایه‌داری صنعتی را چگونه می‌توان توضیح داد؟ در اغلب این کشورها، نرخ افزایش جمعیت به صفر میل کرده است و حتی، در شماری از کشورها، برای نمونه کشورهای اسکاندیناوی؛ با مقوله کاهش جمعیت روبرو هستند.

● امروزه استعمار به آن شکل کلاسیک قرن نوزدهم دیگر وجود ندارد ولی این سخن به این معنی نیست که داستان سلطه تفاوت چشمگیری کرده است. البته این نیز درست است که شماری از کشورها [مثل ایران و یا امپراتوری عثمانی] هیچ‌گاه بطور مستقیم تحت سلطه استعماری نبوده‌اند ولی اینکه تا چه حد در تدوین و اعمال سیاست‌ها استقلال داشته‌اند موضوعی است که به مقدار زیادی برای همگان روشن است.

می‌خواهم بر این نکته پافشاری کنم که تئوری جمعیت مالتوس، اگر چه به شیوه‌های متفاوتی در سالهای اخیر هم دوباره‌سازی و بازسازی شده است ولی، در نهایت، چیزی غیر از یک ابزار سیاسی برای مسئولیت‌گریزی اجتماعی و اقتصادی نیست.

بد نیست دنباله بحث را با یک سؤال ادامه بدهیم: اگر فقط افزایش جمعیت مسئول وجود گرسنگی و فقر در جامعه انسانی باشد، فقر و نداری توده عظیمی از جمعیت آمریکا، انگلستان و شماری دیگر از کشورهای سرمایه‌داری صنعتی را چگونه می‌توان توضیح داد؟ در اغلب این کشورها، نرخ افزایش جمعیت به صفر میل کرده است و حتی، در شماری از کشورها، برای نمونه کشورهای اسکاندیناوی با مقوله کاهش جمعیت رویرو هستند، ولی فقر و نداری در همه این کشورها رو به افزایش داشته است. این کشورها، در میان ثروتمندترین کشورهای روی زمین اند ولی، ۲۵ سال پیش لافین نوشت:

«به طور کلی، ۲۰۰ میلیون نفر در دنیا در شرایط نیمه انسانی زندگی می‌کنند که ۳۰ میلیون نفر آن در آمریکا، یعنی ثروتمندترین کشور روی زمین، زاغه‌نشینند و یک وعده غذای روزانه می‌خورند و برای هر صد خانواده‌ای که در این وضعیت زندگی می‌کنند، تنها یک توال وجود دارد»^{۲۲}

از آن گذشته، رابرت کولز، در گزارشی که در ۱۹۶۹ به سنای آمریکا تقدیم کرد، نوشت:

«دوسال پیش من و ۵ دکتر دیگر در گزارشی که به کمیته

گرفته و مهاجرت را به عنوان وسیله‌ای برای تخفیف فشارهای ناشی از افزایش جمعیت در یک منطقه رد می‌کند.

۲- عمده‌ترین ضعف تئوری مالتوس در این است که در این شیوه نگرش تکنولوژی تولید و تغییرات تکنولوژیک متغیرهای بیرونی هستند و بر متغیرهای موجود در سیستم اندیشه مالتوس تأثیری ندارند. یعنی، تکنیک در تئوری مالتوس یا وجود ندارد و یا اهمیتش به مقدار ناچیز است که می‌تواند نادیده گرفته شود. و اما، بعنوان یک نمونه می‌توان گفت که در زمانی که مالتوس کتاب خویش را به چاپ می‌زد آمریکا تنها ۵ میلیون نفر جمعیت داشت ولی در ۱۹۵۹ جمعیت آمریکا به ۱۷۷ میلیون نفر رسید. تنها در بیست سال بین ۱۹۵۹-۱۹۳۹ یک میلیون و هشتصد هزار مزرعه را در آمریکا به صورت واحدهای مسکونی و صنعتی در آوردند و از آن گذشته، هر ساله یک میلیون جریب از زمین‌های زیر کشت در آمریکا کاسته می‌شود ولی، با تمام این اوصاف نه فقط آمریکا به راحتی می‌تواند بیش از ۳۵ برابر جمعیت خویش را تغذیه کند، بلکه با مازاد مواد غذایی روبروست و گاه برای اینکه قیمت در بازار سقوط نکند، گندم‌های مازاد را دریا می‌ریزند و یا آتش می‌زنند.

در ۱۹۵۹، ویلیام باری فرلانگ در مقاله‌ای که در مجله نیویورک تایمز نوشت متذکر شد که «در ۱۸۵۰، هر چهار نفری که در کشاورزی کار می‌کردند می‌توانستند برای ۵ نفر غذا تولید نمایند. این نسبت ۴ به ۵ در سال ۱۹۴۰، به یک به ۱۰ رسید و در ۱۹۵۹، این نسبت یک به ۲۴ بود».^{۲۲}

۳- اگر چه مالتوس مدعی است که جمعیت با یک تصاعد هندسی افزایش می‌یابد، ولی قبل از تعیین نرخ افزایش، پرسش مهمتر این است که جمعیت، چرا افزایش می‌یابد؟ پیش از پاسخگویی به این سؤال، نمی‌توان شیوه افزایش جمعیت [تصادف هندسی و یا حسابی] را تعیین نمود.

۴- اگر چه مالتوس معتقد است که بهبود وضع ندارها باعث افزایش جمعیت خواهد شد، ولی از بررسی این نکته بدیهی غافل می‌ماند که اگر چنین ارتباطی به صورتی که او مطرح می‌نماید، درست باشد، بیشترین افزایش جمعیت باید در میان دولتمندان اتفاق بیافتد، چرا که وضع زندگی‌شان خوب است. ولی آیا، این چنین بوده است؟

۵- اگر چه در بررسی مالتوس، در نهایت عرضه مواد غذایی تعیین کننده جمعیت است ولی روشن نیست که به غیر از منابع طبیعی، چه عامل و یا عواملی، تعیین کننده عرضه مواد غذایی‌اند؟ و نکته‌ای که به همان اندازه اهمیت دارد، اینکه این مواد غذایی بر چه مبنایی توزیع می‌شوند؟ مالتوس به این نکات کار ندارد.

با وضعیت در انگلستان نیز کتاب ساتکلیف و گلین در این راستا بسیار قابل توجه است.^{۲۷}

به سخن دیگر، حرف حساب من اگر حرف حسابی باشد این است که وجود فقر و گرسنگی نه ناشی از بخل طبیعت است و نه ناتوانی بشر در تولید مقدار کافی مواد غذایی بلکه آنچه به صورت فقر و گرسنگی جلوه گر می شود در نهایت نتیجه سرمایه سالاری به عنوان یک نظام اقتصادی است که نه فقط در تولید اغتشاش آفرینی می کند بلکه توزیع سرمایه سالارانه هم به این صورت است که در جایی دسته دسته از گرسنگی می میرند و در جای دیگر مازاد مواد غذایی را یا به دریا می ریزند و یا به آتش می کشند تا از سقوط قیمت جلوگیری کرده باشند. و اما در خصوص کشورهای در حال توسعه، وارسیدن وضعیت کنونی شان، که در شماری از این کشورها با گرسنگی و بد غذایی خصلت بندی می شود، از تاریخچه استعمار که در ضمن مستقل از تاریخ سرمایه سالاری تاریخی ندارد، نیز جدا نیست. البته گفتن دارد که سلطه استعماری همیشه به یک صورت و یک شکل عمل نمی کند. برای نمونه، امروزه استعمار به آن شکل کلاسیک قرن نوزدهم دیگر وجود ندارد ولی این سخن به این معنی نیست که داستان سلطه تفاوت چشمگیری کرده است. البته این نیز درست است که شماری از کشورها [مثل ایران و یا امپراتوری عثمانی] هیچ گاه بطور مستقیم تحت سلطه استعماری نبوده اند ولی اینکه تا چه حد در تدوین و اعمال سیاستها استقلال داشته اند موضوعی است که به مقدار زیادی برای همگان روشن است. همین جا به این نکته هم پردازم که اگر چه این درست است که علت ابتدایی عقب ماندگی در بطن این جوامع وجود داشته است ولی نادیدن تاریخ چندین قرنی استعمار مستقیم و پنهان در این پوشش برای من جذابیتی ندارد. زاین در طول ۵۰ سال از صورت کشوری منهدم، که در ضمن دو شهر بزرگش با دو بمب قدرتمند اتمی به واقع با خاک یکسان شدند، به صورت بزرگترین قدرت اقتصادی جهان در آمده است و آن وقت ما هنوز به وارسیدن این نکته می پردازیم که آیا حمله مغولها در ۷ قرن پیش علت اساسی عقب ماندگی ما در سالهای پایانی قرن بیستم هست یا نیست؟ باری، وارسیدن مختصر تاریخ استعمار نشان می دهد که همه چیز از تجارت شروع شد. منافع تجاری، تجارت اروپایی را به دریاها کشاند.^{۲۸} «کشف» سرزمینهای جدید و بعهده گرفتن سوداگری بین این سرزمینها باعث شد که تجارت اروپایی در این میانه سود قابل توجهی به جیب بزنند،^{۲۹} عاج شرق اروپا به هند برده می شد و پارچه های هندی در شرق و

● چارلز داروین تمام برنامه های کنترل جمعیت را بی ارزش می شمارد و راه حل برادلی را به دلیل نبودن اکسیژن و آب در دیگر کرات مردود می داند و حتی یک جنگ اتمی و هیدروژنی را نیز برای کنترل جمعیت بی ثمر می خواند و می افزاید «گیرم که صد میلیون نفر کشته شوند. این مقدار مساویست با افزایش جمعیت دنیا در سه سال».

اشتغال، نیروی انسانی و فقر، عرضه داشتیم اعلام کردیم که نه تنها ما شاهد فقر فوق العاده ای در ایالت میسیسیپی بوده ایم بلکه، آزمایش های کلینکی به ما نشان داد که در این ایالت گرسنگی و بد غذایی مزمن وجود دارد... اطمینان آمریکایی امروزه به خاطر آموزش خاصشان انتظار ندارند که در آمریکا کمبود شدید ویتامین، ابتلای گسترده مردم به انگل، و حتی در میان اطفال نرخ مرگ و میری قابل مقایسه با نرخ مرگ و میر اطفال در کشورهای فقیر آسیا و آفریقا وجود داشته باشد... دو سال پس از تقدیم گزارشمان به سنا درباره گرسنگی در میسیسیپی، ما آزمایشات کلینکی مان را تکرار کردیم. هم در آن قسمت هایی که در ۱۹۶۷ بازدید نکرده بودیم و هم در مناطقی که در گزارش قبلی به وجود گرسنگی در آن اشاره کرده بودیم. آزمایشات تازه ما نشان داد که گرسنگی و بد غذایی هنوز به همان شدت وجود دارد و کودکان از بیمار بهای ناشی از گرسنگی و بد غذایی عذاب می کشند».^{۲۴}

کولز سپس می افزاید:

«چرا دو سال پس از گزارش سال ۱۹۶۷ ما، هنوز این کودکان گرسنه و بیمارند؟ چرا کودکان آمریکایی باید بدون کمک دکتر به دنیا بیایند و در همه عمرشان هرگز تحت مراقبت دکتر نباشند؟ این باید واقعاً وحشتناک و برای همه ما سرشکستگی آور باشد که هنوز در قوی ترین و ثروتمندترین کشور جهان مسائلی از این دست وجود دارد».^{۲۵}

در کانادا، برای نمونه، متوسط طول عمر برای زنان سرخ پوست ۲۵ سال است و در میان اسکیموها نیز ۳۰ درصد از کودکان پس از تولد، می میرند.^{۲۶} در پیوند

غرب آفریقا به عوض عرضه می‌شد. پس از اینکه این بهره‌مندی اقتصادی گسترش یافت، و سود ناشی از آن در پیشبرد اقتصادهای مادر مؤثر افتاد، استعمار سیاسی بعبارت دیگر، کنترل مستقیم بوسیله این کشورها ضروری شد. شواهد فراوانی در دست است که اروپایی‌های «متمدن» برای رسیدن به اهداف خویش از هیچگونه بربریتی ابا نداشتند. از براه انداختن جنگ‌های قبیله‌ای و یا دامن زدن به درگیری‌های قومی و قبیله‌ای تا سوءاستفاده از «عوامل بازار»، یعنی به عمد ارزان‌فروشی برای ورشکست کردن تولیدکنندگان بومی.^{۳۰} در این خصوص، خوزه دو کاسترو می‌نویسد:

«در قرن هیجدهم، اقتصاد هند از حالت قرون وسطایی خود خارج می‌شد. صنایع دستی فوق‌العاده توسعه یافته و مقدار قابل توجهی از جمعیت روستائین را جذب کرده بود و آنچه که امروزه به عنوان نیروی کار مازاد در بخش کشاورزی از آن نام می‌بریم وجود نداشت. یک اقتصاد پیشرفته و مدرن در حال شکل‌گیری بود. اقتصادی که بخش کشاورزی فقط همان نیروی کاری به کار بگمارد که واقعاً نیاز داشت ولی درست در همین موقع انگلیسی‌ها رسیدند و همه چیز را نابود کردند. آنها صنایع دستی را از بین بردند و صنعت هند را در نطفه خفه کردند و حتی هندی‌ها را واداشتند که به بخش کشاورزی برگردند و از این تاریخ بود که کار مازاد در کشاورزی در مقایسه با مقدار سرمایه و تکنیک تولید پدیدار شد...»^{۳۱}

در تأیید نظر کاسترو می‌توان به اشاره گفت که در ۱۸۹۱ فقط ۶۱/۱ درصد از نیروی کار هند در بخش کشاورزی شاغل بودند ولی این رقم در ۱۹۲۱ به ۷۳ درصد رسید. از سوی دیگر، پالم‌دات درباره غارت هند نوشت: «آنها [انگلیسی‌ها] به زور محصولات و دارایی‌های دهقانان و تجار محلی را از آنها به یک چهارم بهای اصلی خریدند و با فشار اسلحه دهقانان را مجبور می‌کردند که محصولی را که مثلاً ۵ روپیه ارزش داشت به یک روپیه به آنها بفروشند».^{۳۲} البته همین که کشورهای استعمارگر بر مستعمره‌ها سلطه پیدا کردند توجه‌شان بیشتر و بیشتر معطوف به بخش‌هایی شد که سودآوری بیشتری داشت و یا در پیوند با توسعه اقتصادهای کشورهای مستعمره‌گر اهمیت بیشتری داشت و آنچه که در این میان مطرح نبود، نیازهای کوتاه‌مدت این جوامع بود. برای مثال، وقتی ضرورتی برای کار ارزان پیش آمد، در پیوند با آفریقا که یکی از کم‌جمعیت‌ترین قاره‌های جهان بود، تجارت برده در دستور کار مستعمره‌گران قرار گرفت و در طول یک قرن صد میلیون

آفریقایی به صورت برده از آفریقا به اروپا و آمریکا برده شد. به‌همین دلیل است که می‌بینیم جمعیت آفریقا در طول ۱۸۵۰-۱۶۵۰ ثابت ماند. ۳۳ تجارت برده، یعنی خرید و فروش انسان هم به آسانی قابل اجرا نبود و نیاز داشت تا زمینه‌های ایدئولوژیک و نظری لازم هم فراهم آید و به باور من، به این دلیل بود که تبعیض نژادی و داستان «نژادپرتر» مطرح شد و پیدایش این نظریه بربرمنشانه، تجارت برده را تسهیل کرد و تجارت برده هم موجبات توسعه باز هم بیشتر کشورهای مستعمره‌گر را فراهم نمود. می‌خواهم این را بگویم که تبعیض نژادی موقعی مطرح شد که اقتصاد در حال رشد این کشورها به کار ارزان نیاز مبرم داشت تا در جاده‌سازی، سدسازی، خانه‌سازی به کار گمارده شود و تجارت برده هم به این نیاز پاسخ می‌داد و هم برده‌داران از سودهای هنگفتی که می‌بردند از جمله بانک معروف بار کلی رادر بریتانیا بنا نهادند و پروژه جیمزوات را از روی میز کارش به آزمایشگاه و به دایره عمل کشاندند.^{۳۴} چندی بعد، دیگر به کار ارزان در کشورهای مستعمره‌گر به آن صورت گذشته نیاز نبود چون اقتصاد به مسیر پیشرفت خودگردان افتاده بود ولی در این موقع دو نیاز دیگر پیش آمد. تکامل بیشتر صنعت در این کشورها از سویی به عرضه فراوان و ارزان مواد اولیه و خام نیاز داشت و از سوی دیگر، این تولیدات باید به فروش می‌رفت. یعنی، نیاز به بازار فروش مطرح شد. تعجبی ندارد که اقتصادهای سرمایه‌سالاری اروپا، تنها در این مرحله بود که «منافع» انکارناپذیر «تجارت آزاد» را کشف کردند و از سوی دیگر، ریکاردو و دیگران نیز

● «انقلاب سبز» ممکن است در حد استفاده در مزارع نمونه و یا در آزمایشگاهها به آنچه که در تئوری ادعا می‌شود جامه عمل پوشاند ولی در دنیای واقعی که برای نمونه یکی از شرایط مؤثر در تولیدات کشاورزی [یعنی شرایط آب و هوایی] از کنترل بشر خارج است، هماهنگی بین تئوری و نتیجه تئوری در عمل مورد شک و تردید جدی قرار می‌گیرد.

اواسط قرن نوزدهم در الجزایر ۱۰۰/۰۰۰ تن بود، در سال ۱۹۵۱ به ۳۵۰۰ تن رسید.^{۳۷} در پیوند با ایران، تنها همین قطعه را از گزارش کنسول ابوت در ۳۱ مارچ ۱۸۴۰ نقل می‌کنم. به ارل ابردین نوشت:

«در گزارشی که بوسیلهٔ تجار و تولیدکنندگان کاشان به اعلیحضرت پادشاه ایران تقدیم گردید استدعا شد که از کسب و کار آنها در مقابل ورود کالاهای اروپایی حمایت شود... در زمان فتحعلی‌شاه در اصفهان ۱۲/۰۰۰ دوك نخ ابریشم‌ریسی [برای تولید پارچه‌های ابریشمی] وجود داشت ولی در اثر ورود و مصرف محصولات اروپایی تعداد معدودی از آنها فعلاً به کار ادامه می‌دهند... شکایتی نظیر این از تجار و کسبهٔ تبریز نیز به دربار اعلیحضرت فرستاده شد که استدعای حمایت کردند...»^{۳۸}

در مورد مشابهی، شاه بی‌لیاقت قاجار در پاسخ می‌نویسد که آنچه برای او اهمیت دارد، تعرفه‌های ۵ درصدی است که از واردات اخذ می‌شود.

باری، تجزیه و تحلیل دقیق سیاست‌هایی که برای رسیدن به این اهداف در کشورهای مستعمره گریاده می‌شد از چارچوب این نوشته فراتر می‌رود ولی به اختصار می‌توان گفت که می‌بایست تقسیم کار جدیدی در اقتصاد جهان پدیدار شود و شد. این صرفاً نتیجهٔ يك «تصادف تاریخی» نیست که مشاهده می‌کنیم که مصر و سودان در تولید پنبه، سیلان و کنیا در تولید چای، ساحل عاج در تولید کاکائو، مالزی و اندونزی در تولید کائوچو، کوبا در تولید شکر، برزیل و کنگو در تولید قهوه، سنگال در تولید بادام زمینی، گواتمالا و هندوراس در تولید موز «تخصص» پیدا می‌کنند!

● دولت‌ها باید در جهت کاستن از

هزینه‌های واردات کالاهای سرمایه‌ای کشاورزی بکوشند و حتی به کشاورزان در صورت لزوم کمک مالی نمایند. یکی از شیوه‌هایی که چنین کاری ممکن می‌شود این است که ارزش پول محلی را به طور مصنوعی در سطح بالا نگاه دارند و یا نرخ‌های چندگانه به کار بگیرند. در هر دو مورد، پیاده کردن سیاست‌ها چندان آسان نیست.

به نظریه پردازان دربارهٔ تجارت بر مبنای «امتیازات مقایسه‌ای و تطبیقی» پرداختند. برای نمونه، در تمام طول قرن نوزدهم، بر اقتصاد بی‌جان و بی‌رمق ایران نظریهٔ «تجارت آزاد» را تحمیل کردند و آنچه ایران در «تولیدش» به اصطلاح تخصص یافت، «استخراج نفت» بود که تولیدش نه به سیاستمداران بی‌قابلیت ایران ربط و رابطه‌ای داشت و نه به منافع ناشی از تجارت آزاد. سرزمین ایران نفت داشت و سرمایه‌سالاری بر توان بریتانیا هم به این ماده حیاتی نیازمند بود. در شماری از کشورها، البته مالکیت تقریباً انحصاری عوامل تولید، مخصوصاً زمین را در پیش گرفتند تا عرضهٔ مواد اولیه دستخوش تغییرات غیر قابل پیش بینی از سوی مالکین بومی نشود. برای مثال، تا ۱۹۱۴ يك سوم از کل زمینهای قابل کشت در الجزایر به مالکیت فرانسوی‌ها درآمد^{۳۵} و این پدیده در تمام کشورهای آفریقایی وجود داشت و حتی تا همین اواخر در بعضی از کشورهای آمریکای لاتینی نیز وجود داشته است. برای پیدا کردن بازار فروش کالاها نیز ضروری بود که تقسیم کار «مناسبی» بر اقتصاد جهان حاکم گردد. به بیان دیگر، کشورهای مستعمره گر صنعتی می‌شوند و کشورهای تحت سلطه نیز در تولید مواد اولیه لازم برای این صنایع «تخصص» پیدا می‌کنند و بر اساس نظریه‌های «بازار آزاد» و «منافع مقایسه‌ای» هم در آزادی کامل با یکدیگر به خوبی و خوشی «مازاد» تولیدات را مبادله می‌کنند و همگان عاقبت بخیر می‌شوند. در کشورهایی که تحت سلطه مستقیم کشورهای سرمایه‌سالاری قرار داشتند اجرای این برنامه‌ها چندان دشوار نبود و در خصوص کشورهای بی‌چون ایران که مستعمره مستقیم نبودند، زنجیره‌ای از قراردادهای خیانت‌بار با پرداخت رشوه‌های کلان به قدرت‌بلندان کوتاه عقل، امضا شد و به تسهیل این مسئله مساعدت نمود. در این راستا، به ویژه در پیوند با قرن نوزدهم شواهد و اسناد انکار ناپذیری وجود دارد که این روند را نشان می‌دهد.^{۳۶} چه در ایران و چه در دیگر کشورها، صنایع دستی که می‌توانست پیش‌زمینه پیدایش صنایع مدرن باشد در نتیجه رقابت صنایع سرمایه‌سالارانه به نابودی کشیده شدند و از بین رفتند. بیکار شدن شمارهٔ روزافزونی از صنعتگران باعث شد که فشار نیروی کار بر کشاورزی بیشتر شود و تحولات این بخش نیز دگرگون شد، یعنی، به ضرورتی که پیش آمده بود، دیگر نمی‌شد برای «مکانیزه کردن» کشاورزی کوشید. وقتی عرضهٔ نامحدود کار فراهم باشد، زمینداران چرا باید برای مکانیکی کردن بکوشند؟

بهر تقدیر، شمارهٔ صنعتگران خرده پای محلی که در

● به نظر بعید می‌آید که «انقلاب سبز» بتواند در عمل به اهداف مطروحه در عرصه نظری دست یابد. ولی جالب است که نویسندگان نیوزویک از سویی و شرکت کنندگان در کنفرانس رم از سوی دیگر، گناه این عدم موفقیت رانیز به گردن اوپک انداختند و مدعی شدند که بالا رفتن قیمت نفت موجب شده است که تولید کود شیمیایی کاهش یابد.

معلول افزایش جمعیت است؟ و اضافه می‌کنم، که گرسنگی، تا کجا نتیجه کمبود توان تولیدی برای تولید مواد غذایی است و تا چه حد از مناسبات حاکم بر بازارهای جهان متأثر می‌شود؟ و بالاخره، آیا می‌توان پدیده گرسنگی را در اقتصاد جهانی بدون وارسیدن نقش نظام سرمایه‌سالاری به درستی باز شناخت؟ و اما، مهمترین عواملی که باعث پیدایش گرسنگی می‌شوند، به روایت مدافعان سرمایه‌سالاری کدامند؟ فهرست‌وار به دو عامل اشاره می‌کنم.

جمعیت کره زمین در طول یک قرن گذشته چند برابر شده است. به سخن دیگر، تکرار همان داستانی است که مالتوس می‌گفت، یعنی، بین توان اقتصاد جهانی برای تولید مواد غذایی و تقاضا برای این مواد شکاف افتاده است. برای جانداختن این نگرش داستانهای جالبی هم می‌گویند. پاول ارلیخ در کتاب «بمب جمعیت» می‌گوید: «اگر نرخ افزایش فعلی برای ۹۰۰ سال ادامه یابد، جمعیت دنیا به ۶۰ میلیارد نفر خواهد رسید. یعنی، برای هر یارد مربع از سطح زمین، ۱۰۰ نفر جمعیت خواهیم داشت». ۳۹ فرملین از سوی دیگر می‌گوید که «برای اسکان جمعیت دنیا در ۹۰۰ سال بعد، باید برای سطح زیربنایی به قدر سطح کره زمین، یک عمارت ۲۰۰۰ طبقه ساخت» ۴۰ ارلیخ در پیوند با هندوستان می‌نویسد که «اگر نرخ افزایش فعلی ادامه یابد، شهر کلکته در سال ۶۶،۲۰۰۰ میلیون نفر جمعیت خواهد داشت» ۴۱ و بعد به مسئله مهاجرت از روستا به شهر اشاره می‌کند که یکی از مشکلات عمده شماری از کشورهای توسعه نیافته است ولی به علل واقعی این مهاجرت کار ندارد. جان لافین هم با

در عده‌ای دیگر از کشورها که شرایط اقلیمی برای تولیدات کشاورزی چندان مناسب نبود، قضیه به صورت دیگری متحول شد ولی علت اساسی این تحولات همچنان بر آوردن نیازهای کشورهای مستعمره‌گر باقی ماند. به همین خاطر است که شیلی در تولید مس، پرو در صید ماهی از دریا، آفریقای جنوبی در تولید طلا، مکزیک در تولید نقره، کنگوی بلژیک در تولید کبالت، بولیوی در تولید آنتیمونی، نیجریه در تولید کلمبیت، کره در تولید گرافیت [سرب سیاه]، ساحل طلا در تولید منگنز، مراکش در تولید سنگ فسفات، و بالاخره ونزوئلا و کشورهای خاورمیانه، از جمله ایران، در تولید نفت «تخصّص» یافتند و بخش تولیدکننده این «کالاهای اساسی» با همه شکنندگی اش به صورت «موتور اقتصاد» درآمد. گفتن دارد که این بخش‌ها تا همین اواخر عمدتاً در مالکیت و کنترل شرکت‌ها و بنگاههای فراملیتی قرار داشت و هر آنگاه که حکومتی در این جوامع کوشید خود را از این قیدوبند استعماری رها سازد، همه توان حکومت‌های سرمایه‌سالاری و نوکران داخلی شان چون بختکی بر سرشان فرود آمد. اگر داستان در آلود مصدق در ایران، داستان آشنایی است، بر آریه‌نر در گواتمالا، گولارت در برزیل، سوکارنو در اندونزی، دکتر آنده در شیلی و شماری دیگر همان رفت که بر سر حکومت مصدق رفت. از آن گذشته، مناسبات حاکم بر این روابط به گونه‌ای بود که عرضه کنندگان این کالاها مجبور بودند به قیمتی که متقاضیان می‌طلبیدند کالاها را به فروش برسانند و اما، در خریدهای خویش از این کشورها و در برابر کارتل‌ها و تراست‌های بین‌المللی قیمتی بپردازند که عرضه کنندگان، یعنی همین کارتل‌ها، می‌طلبیدند. نتیجه این مناسبات نزول نسبی قیمت صادرات کشورهای در حال توسعه بود که مقوله‌ای آشنا در ادبیات اقتصادی است. با این حساب آنچه که می‌توان گفت، اینکه نتیجه آنچه که تاکنون به اختصار بر شمرده‌ایم علاوه بر توسعه نیافتن اقتصاد بطور کلی، توسعه نیافتگی بخش کشاورزی بود و از همین جاست که در این کشورها، در کنار افزایش سریع جمعیت، رابطه بین عرضه و تقاضای مواد غذایی بهم می‌خورد. و اما، حال بپردازیم به وارسیدن گوشه‌هایی از اقتصاد گرسنگی، چرا گرسنگی داریم و برای تخفیف و حذف آن چه باید بکنیم؟

تا اینجا همه سعی من بر این بوده است که گرسنگی را از یک دیدگاه تاریخی بررسی کنم و پیشاپیش باید بگویم که این بررسی بدون شک نقصان‌های فراوانی دارد. با این وصف، در عین حال، این پرسش خوزه دو کاسترو به باور من پرسش مهمی است که گرسنگی تا چه پایه علت و به چه مقدار

زیاد می‌شویم). چارلز داروین تمام برنامه‌های کنترل جمعیت را بی‌ارزش می‌شمرد و راه‌حل برادلی را به دلیل نبودن اکسیژن و آب در دیگر کرات مردود می‌داند و حتی یک جنگ اتمی و هیدروژنی را نیز برای کنترل جمعیت بی‌ثمر می‌خواند و می‌افزاید «گیرم که صد میلیون نفر کشته شوند. این مقدار مساویست با افزایش جمعیت دنیا در سه سال. البته اگر هر سه سال یک جنگ اتمی اتفاق بیافتد شاید به این وسیله بتوان جلوی گرسنگی را گرفت». و سرانجام این داستان عجیب را می‌گوید که «اگر نژاد بشریت را از روی کره زمین برچینند، مسئله جمعیت یقیناً حل خواهد شد». ۴۴ دکتر ریبریسون، گناه گرسنگی را به گردن تغییر شرایط اقلیمی جهان می‌اندازد. ۴۵ بوتز، که در اوائل سالهای ۱۹۷۰ وزیر کشاورزی آمریکا بود، مدعی است که بالا بردن قیمت مواد غذایی موجب افزایش تولید مواد غذایی و در نتیجه درمان گرسنگی خواهد شد. ۴۶ دکتر فوستر که مدرس دانشگاه ام‌آی‌تی است پیشنهاد می‌کند که مرض گرسنگی اگر بگذاریم آنها که از گرسنگی به حال مرگ افتاده‌اند از بین بروند، درمان خواهد شد. ۴۷ گفتن دارد که متفکر دانشگاهی ما پس از قرن‌ها به عصر ارسطو رجعت می‌کند! رابرت هیل بروتر، بر این عقیده است که کشورهای گرسنه ممکن است با دستیابی به سلاح‌های هسته‌ای به تهدید کشورهای پیشرفته دست بزنند. ۴۸ پروفیسور استفن انک، استاد دانشگاه ییل پیشنهاد می‌کند که حکومت‌های کشورهای گرسنگی زده به زوج‌هایی که بچه‌دار نشوند و یا به شوهرانی که داوطلبانه عقیم شوند و یا زانی که از دیگر وسائل جلوگیری از تولید مثل مثل آی، یو، تی استفاده نمایند، جایزه نقدی بدهد. ۴۹ ایوب خان، دیکتاتور سابق پاکستان هم از متفکران غربی عقب نمی‌ماند، «اگر جمعیت دنیا به همین نرخ افزایش یابد، بزودی چیزی برای تغذیه پیدا نخواهد شد و همه آدمخوار خواهیم شد». ۵۰ این گفتاوردها را به تفصیل نقل کرده‌ام تا ابعاد فاجعه‌ای که در عرصه اندیشه با آن روبرو هستیم تا حدودی روشن شود. اگر علت گرسنگی، ناکافی بودن توان تولیدی ماست، پس چراست و چگونه است که اتحادیه اروپا هر ساله میلیاردها دلار صرف انبار کردن مواد غذایی مازاد می‌کند و آمریکاییها هم یا مازاد را به آتش می‌کشند و یا به دریا می‌ریزند؟ وقتی که هزینه انبارداری در اتحادیه اروپا کمی زیادی زیاد می‌شود، با سرریز کردن مازاد به بازارها سقوط ناگهانی قیمت‌ها را موجب می‌شوند که به نوبه، باعث ورشکستگی تولیدکنندگان خرده‌پا در کشورهای در حال توسعه می‌شود. البته کسانی هم هستند که معتقدند که علم

● حتی نویسندگان غربی هم می‌پذیرند که مصرف‌کنندگان در غرب مقدار قابل توجهی از مواد غذایی را تلف می‌کنند در حالیکه کمی دقت در کاستن از این مقادیر تلف شده می‌تواند برای کاهش گرسنگی مفید باشد. به گفته نویسندگان نشریه تایم، «نحوه تغذیه جهان غرب بدترین و کم‌فایده‌ترین نوع بهره‌گیری از منابع موجود است».

ضرب و تقسیم‌های آماری این جدول را ارائه می‌دهد:

سال	جمعیت جهان به میلیون
۱۹۰۰	۱/۶۰۲
۱۹۶۰	۳/۰۰۰
۱۹۸۰	۴/۴۵۷
۲۰۰۰	۷/۰۰۰
۲۰۵۰	۱۵/۰۰۰
۲۱۵۰	۸۲/۰۰۰
۲۳۵۰	۴۴۰/۰۰۰

البته اگر این پیش‌نگری‌ها درست باشد، باید از همین حالا به فکر راه‌چاره هم بود. برادلی که در دانشگاه کرنل درس می‌دهد معتقد است که «برای اینکه سطح زندگی موجود حفظ شود روزانه باید صد هزار نفر را از کره زمین به کرات دیگر صادر کنیم. فرض کنید وزن هر نفر ۱۵۰ پاوند [تقریباً ۷۰ کیلوگرم] باشد و هر نفر هم ۵۰ پاوند [حدوداً ۲۳ کیلوگرم] غذا و البسه با خودش حمل نماید، آنوقت کل محموله‌ای که باید هر روزه از کره زمین صادر شود، نزدیک به ۱۰/۰۰۰ تن می‌شود». کمی پائین‌تر اما هشدار می‌دهد که «اگر ۵۰ سال تأخیر کنیم، محموله صادراتی روزانه به ۲۰/۰۰۰ تن خواهد رسید». ۴۳ نوه داروین دانشمند معروف هم، سرچارلز داروین، در مصاحبه‌ای با مجله «اخبار آمریکا و گزارش جهان» می‌گوید، «بشر حیوانی است که به تناسب وجود مواد غذایی تکثیر خواهد کرد. ما درست مثل خرگوشان استرالیایی

عمل، تربیون این کنفرانس به صورت جایگاهی برای انتقاد از کشورهای اوپک درآمد. راه حل هایی که کنفرانس عنوان کرد عبارت بودند از افزایش تولید کود شیمیایی، مکانیزه کردن کشاورزی، سرمایه گذاری در نظامهای آبیاری، گسترش پژوهشهای علمی برای کنترل شرایط اقلیمی، استفاده بیشتر از بذرهای جدید [انقلاب سبز]، افزایش کمک های غذایی به کشورهای نیازمند و بالاخره کنترل جمعیت در این کشورها. بررسی مفصل این نکات زمان بیشتری می طلبد ولی به یادآوری می آرد که شرکت کنندگان کنفرانس کمی نامعقول به اعجاز «انقلاب سبز» دل خوش کرده بودند. اضافه کنم که «انقلاب سبز» عنوانی بود که به روند پیدایش بذرهای جدید که مشروط به شرایط خاص، محصول بیشتری از آن حاصل خواهد شد، اطلاق می شود. مشکل اصلی اما، مهیا کردن این مجموعه شرایط خاص است. استفاده مفید از این بذرها به آبیاری مرتب، استفاده از کود شیمیایی فراوان، ماشین آلات کشاورزی، تدارک و تهیه و استفاده از دفع آفات نباتی مؤثر، کنترل سیل نیازمند است و هر آنگاه که هر یک از این عوامل به آن مقداری که لازم است آماده نباشد، امکان دارد که محصول به دست آمده حتی از محصول به دست آمده از بذرهای معمولی هم کمتر باشد.^{۵۲} به سخن دیگر، «انقلاب سبز» ممکن است در حد استفاده در مزارع نمونه و یا در آزمایشگاهها به آنچه که در تئوری ادعا می شود جامه عمل بپوشاند ولی در دنیای واقعی که برای نمونه یکی از شرایط مؤثر در تولیدات کشاورزی [یعنی شرایط آب و هوایی] از کنترل بشر خارج است، هماهنگی بین تئوری و نتیجه تئوری در عمل مورد شک و تردید جدی قرار می گیرد. علاوه بر آن حتی کاربرد موفقیت آمیز «انقلاب سبز» بر کل روند توسعه اقتصادی در این جوامع تأثیرات نامطلوب خواهد گذاشت. برای روشن شدن این نکته باید اضافه کنم که اقتصاددانان مستقل از دیدگاه سیاسی خویش در این نکته اتفاق نظر دارند که یکی از موانع بسیار جدی و مؤثر بر سر راه توسعه اقتصادی در این کشورها توزیع نابرابر درآمدها و ثروت است که علاوه بر همه مصائب اجتماعی موجب می شود که نه فقط تقاضای مؤثر در این جوامع به حدی که برای استفاده ثمربخش از صرفه جویی های اقتصادی ناشی از مقیاس (Economies of Scale) لازم است رشد نکند بلکه، باعث ایجاد تقاضا برای واردات بیشتر می شود که به نوبه با ایجاد بحران در تراز پرداختها مسئله آفرین است. یعنی، اقلیتی کوچک که درآمدها و ثروت را در اختیار دارند معمولاً به مصرف کالاهای غیر ضروری وارداتی تمایل

و تکنولوژی می تواند مشکل گرسنگی را حل نماید ولی برای این کار نه سرمایه کافی در اختیار داریم و نه اینکه کشورهای ثروتمند به سرمایه گذاری هایی از این قبیل علاقه ای نشان می دهند. ناکافی بودن، سرمایه به اعتقاد من نادرست است، یعنی، آنچه با آن روبرو هستیم استفاده نامطلوب از منابع موجود است نه کمبود منابع. چه در کشورهای در حال توسعه و یا پیشرفته، در هر سال میلیاردها دلار صرفه تولید و خرید ابزارهای مرگ آفرین [اسلحه] می شود که تخصیص حتی گوشه ای از این منابع می تواند راه گشا باشد. مشکل اصلی و اساسی، به اعتقاد من نه کمبود مطلق منابع، بلکه شیوه های استفاده سرمایه سالارانه از این منابع است. تولید اسلحه پرسودتر است و سرمایه دار هم بنده سود، و این معادله هم تکمیل می شود.

و اما از عامل دوم، به روایت نشریه نیوزویک:

«اقدامات کشورهای نفت خیز به کاهش تولید کود شیمیایی منجر شده و نتیجتاً تولید مواد غذایی را در جهان کاهش داده است».^{۵۱} و اگر این شیوه علت یابی درست باشد، پس، برای حل مشکل گرسنگی در جهان نفت باید ارزان شود!

نشریه نیوزویک در ۱۹۷۴ چنین نوشت و ارتباط «منطقی اش» با جریانات کنفرانس تهران که باعث بالا رفتن قیمت نفت شد، هم روشن می شود، گفتن دارد که در دسامبر همان سال، کنفرانسی هم در رم برای وارسیدن همین مسئله برگزار شد که داستان مختصرش را خواهیم شنید. و اما، دو پرسش در اینجا مطرح می شود:

۱- اگر بالا رفتن قیمت نفت در ۱۹۷۳ باعث کاهش مواد غذایی و به نوبه موجب پیدایش گرسنگی شده باشد، علت یا علل پیدایش گرسنگی در سالهای پیش از ۱۹۷۳ را در کجا باید جست؟

۲- از سوی دیگر، نه فقط در بالاترین قیمت، نفت همیشه از کواکولا و پیسی کولای غرب ارزان تر بوده است، بلکه، در دهه ۱۹۸۰ که کمر بازار نفت شکست، علت وجود گرسنگی در جهان در چیست؟

اما اجازه بدهید برگردیم به وارسیدن مختصر کنفرانس رم: این کنفرانس از پنجم تا شانزدهم نوامبر ۱۹۷۴ با شرکت بیش از هزار نماینده و متخصص از کشورهای مختلف تشکیل شد و هدف اعلام شده هم این بود که برای رفع بحران مواد غذایی در جهان راه حلی پیدا کنند و رهنمودهایی هم پیشنهاد شد که اگر از حالت تئوری به عمل در آید و علاوه از سوی کشورهای صنعتی غرب مورد حمایت قرار بگیرد ممکن است در تخفیف بحران مفید باشد. منتها در

که بر چنین کاری ایرادی نیست ولی این کشاورزان دوراه بیشتر نخواهند داشت:

- یا به نواحی که از اثرات «انقلاب سبز» مصون مانده مهاجرت نمایند. واقعیت این است که این بذرها را نمی توان در سرتاسر یک کشور به کار برد، در نتیجه محتمل است که چنین مناطقی وجود داشته باشند. در این نقاط هم یا با خرید قطعه‌ای زمین به تولید بپردازند و یا به صورت کارگران مزدبگیر برای دیگر کشاورزان کار کنند. هر کدام از این دو احتمال که اتفاق بیافتد، نتیجه نهایی تغییر نخواهد کرد که رابطه بین کارگر و زمین [Land - Labour Ratio] کاهش خواهد یافت و واحدهای تولید کوچکتر پیدا خواهند شد و اگر از واژگان میردال استفاده کنیم در اثر انباشته شدن فقر در نقاط فقیر (Backwash Effect) تولید به ازای هر کارگر کاهش خواهد یافت و نتیجه، بی گمان گسترده‌گی بیشتر فقر خواهد شد.

- حالت دوم که محتمل تر است اینکه این کشاورزان خرده‌پا به شهرها و حاشیه شهرها مهاجرت نمایند. این پدیده که در بسیاری از کشورهای در حال توسعه پدیده بسیار آشنایی هم هست خود به نوبه موجب مصائب و مشکلات اقتصادی بیشماری می شود. از سویی تقاضا برای کار، مسکن، بهداشت، و مواد غذایی در شهرها بیشتر می شود و از آن بسی مهمتر اینکه این جماعت که معمولاً نه سرمایه‌ای دارند و نه دارای مهارتی قابل عرضه شدن به بازارهای کاری شهری هستند به صورت حاشیه‌نشینان بی کار درمی آیند که عمدتاً با دستفروشی و کارهای غیر مولد دیگر روزگار می گذرانند. یکی از بی‌آمدهای بی‌شمار این شیوه زندگی اقتصادی افزودن بر فشارهای تورمی در اقتصاد است که قابلیت و توان رقابت را کاهش می دهد و در میان مدت و دراز مدت موجب تعمیق این مشکلات و مصائب می شود. آنچه در بالا گفتیم در صورتی بود که بتوان «انقلاب سبز» را آن گونه که واضعان آن می گویند در دنیای واقعی پیاده کرد. ولی از مشکلات بیشماری که عملاً بر سر راه بکار گرفتن این بذرها وجود دارد نباید غافل ماند.

اولاً، دولت‌ها باید در جهت کاستن از هزینه‌های واردات کالاهای سرمایه‌ای کشاورزی بکوشند و حتی به کشاورزان در صورت لزوم کمک مالی نمایند. یکی از شیوه‌هایی که چنین کاری ممکن می شود این است که ارزش پول محلی را به طور مصنوعی در سطح بالا نگاه دارند و یا نرخ‌های چندگانه به کار بگیرند. در هر دو مورد، پیاده کردن سیاست‌ها چندان آسان نیست. در مورد اول، یعنی بطور مصنوعی بالا نگاه داشتن ارزش پول محلی باعث می شود که

بیشتری دارند و به همین دلیل موجب افزایش واردات می شوند. می توان گفت که گذشته از دیگر عوامل، یکی از عواملی که موجب می شود تا واحدهای تولیدی در این جوامع کوچک باقی بمانند و یا از حداکثر ظرفیت تولید خویش استفاده نکنند همین توزیع نابرابر درآمدها و ثروت است که به دلایل پیش گفته موجب ایجاد تنگناها در اقتصاد می شود. «انقلاب سبز» نه تنها به توزیع عادلانه‌تر درآمدها منجر می شود بلکه، بدون تردید نابرابری در توزیع درآمدها و ثروت را بیشتر می کند و علاوه بر گسترده‌تر کردن فقر و فاقه، به تعمیق تنگناهای پیش گفته منجر می شود. اجازه دهید در این خصوص توضیح مختصری ارائه کنم.

مهیا کردن شرایط لازم برای عملکرد موفقیت آمیز «انقلاب سبز» به سرمایه‌گذاری گسترده نیاز دارد و علاوه بر آن به دلیل نوآوری و حساسیت فوق‌العاده این بذرها، مقدار ریسک در این نوع سرمایه‌گذارها بسیار زیاد است. در نتیجه، در عمل، تنها کشاورزان غنی می توانند از این تکنیک استفاده نمایند. کشاورزان کوچک، حتی اگر شرایط اقلیمی هم آماده باشد نمی توانند از این شیوه‌ها در تولید بهره‌مند شوند. این کشاورزان پس از مدتی با این واقعیت روبرو خواهند شد که قادر به رقابت به کشاورزان غنی که از این شیوه استفاده می کنند نیستند و از آنجائیکه در این کشورها اعتبارات دولتی هم یا به قدر کافی در اختیار نیست و یا توزیع آن دستخوش ملاحظات شخصی و گاه فساد اداری است، و در نتیجه اگر اعتباری در دسترس باشد معمولاً به وسیله نزول خواران محلی عرضه می شود که نرخ‌های سرسام‌آوری طلب می نمایند، نتیجه اینکه، کشاورزان خرده‌پا به فروش زمین دست خواهند زد. در ظاهر امر البته

● از رهنمودهای کنفرانس رم، کنترل

جمعیت در کشورهای در حال توسعه است.

در اینکه باید در این راه کوشید حرفی نیست ولی تخفیف همه مسائل و مشکلاتی که وجود دارند به مقوله جمعیت بیشتر نشانه عافیت طلبی سیاسی است تا کوششی جدی برای یافتن راه‌های برون رفت از معضل کنونی.

به صادرات کشور لطمه وارد می‌شود و ممکن است به بحران تراز پرداخت‌ها منتهی شود. در مورد دوم، اما اداره ثمربخش نظام ارزی چند نرخی در کشورهای در حال توسعه که متأسفانه از مقدار نسبتاً بالایی از فساد اداری و اقتصادی عذاب می‌کشند، اگر نگوئیم غیر ممکن، بسیار دشوار است. در عمل، این می‌شود که با سوءاستفاده از موقعیت‌ها، صاحبان قدرت ممکن است از ارزهای «ارزان» برای واردات کالاهای مصرفی لوکس و غیر ضروری استفاده کنند و در نتیجه، کشور در رسیدن به اهداف اقتصادی خویش ناموفق بماند و حتی گرفتار مشکلات و مصائب بیشتر بشود. طریق دیگر، این است که دولت عوارض گمرکات و تعرفه‌های وارداتی را کاهش بدهد تا به واردکنندگان کالاهای سرمایه‌ای مورد نیاز کشاورزی کمک شود. در این جا نیز با چند مشکل احتمالی روبرو خواهیم شد. در شرایطی که دولت خود رأساً اقدام به واردات و توزیع این کالاها نکند، محتمل است که این کمک‌ها به جیب واردکنندگان برود و برای کشاورزان مفید فایده‌ای نباشد. از سوی دیگر، این نکته تقریباً در تمام کشورهای در حال توسعه درست است که وضع تعرفه‌های گمرکی عمدتاً به مقصود ایجاد درآمد برای دولت است. در آن صورت، از سویی درآمدهای دولت کاهش خواهد یافت و از سوی دیگر، اداره ثمربخش سیاست‌ها افزایش هزینه‌ها را ضروری می‌سازد. در وضعیتی که دولت‌ها از یک پایه مالیات‌ستانی گسترده برخوردار نیستند - از یک طرف در نتیجه فساد مالی و از سوی دیگر، به خاطر فقر گسترده - نتیجه این تحولات دوگانه و در جهت معکوس یکدیگر، پیدا شدن و یا گسترده‌تر شدن کسری بودجه دولت است که تنها می‌تواند با افزایش بر نقدینگی تأمین مالی شود. لازم نیست آدم‌پیرو مکاتب متعدد پول‌باوران باشد تا بدانند در این وضعیت، در حالیکه تولید افزایش نمی‌یابد، یا به حدی که برای جذب این نقدینه‌های اضافی لازم است افزایش نمی‌یابد، تنها پی‌آمد تقریباً حتمی این سیاست زیاده‌تر شدن فشارهای تورمی در اقتصاد خواهد بود که در کنار بسیاری مشکلات دیگر، توزیع درآمدها را نابرابرتر خواهد کرد.

البته این نکته نیز قابل ذکر است که حتی تأمین مالی واردات کالاهای سرمایه‌ای کشاورزی برای بسیاری از کشورها، به غیر از کشورهای نفت‌خیز، بسیار دشوار است چون این کشورها به پول خارجی که برای تأمین مالی این واردات لازم است به آسانی دسترسی ندارند. اگر بخواهند با استفاده از وام‌های خارجی این کار را بکنند، چنان کاری اگر چه در کوتاه مدت ممکن است کارساز باشد ولی در

میان‌مدت و درازمدت منشأ مشکلات و مصائب بی‌شماری می‌شود که از پیش قابل پیش‌بینی کردن نیست.^{۵۳}

با آنچه در بالا گفتیم به نظر بعید می‌آید که «انقلاب سبز» بتواند در عمل به اهداف مطرح‌شده در عرصه نظری دست یابد. ولی جالب است که نویسندگان نیوزویک از سویی و شرکت‌کنندگان در کنفرانس رم از سوی دیگر، گناه این عدم موفقیت را نیز به گردن اوپک انداختند و مدعی شدند که بالا رفتن قیمت نفت موجب شده است که تولید کود شیمیایی کاهش یابد و در نتیجه، بر پی‌آمدهای «انقلاب سبز» تأثیرات منفی بگذارد. در این راستا، به اشاره می‌گذرم که اگر چه قیمت نفت در سال ۱۹۷۳ افزایش یافته است ولی غیر عملی بودن تکنیک‌های «انقلاب سبز» مدتها پیش از آن به ظهور رسیده بود. بعلاوه با ۴ برابر شدن قیمت نفت، هنوز بهای پیسی کولا و آبجو در غرب از نفت بیشتر است. در ۱۹۷۴، یعنی سالی که کنفرانس رم برگزار شد، قیمت بنزین در انگلستان گالنی ۷۲ پنس بود که تازه مقدار اعظم آن سود کمپانی‌های نفتی و مالیات‌های دولت بود. با این وصف، قیمت بنزین لیتری ۹ پنس می‌شود. در همین سال، قیمت کواکولا که تنها یک ترکیب شیمیایی ساده است و روند تولیدش هم بسیار ساده است، لیتری ۲۲ پنس و آبجو نیز بطور متوسط، لیتری ۳۲ پنس به فروش می‌رسید.^{۵۴} دلیل دیگری که وجود دارد این که «انقلاب سبز» علاوه بر کود شیمیایی به ابزار و ماشین‌آلات نیز نیازمند است که از سوی کشورهای سرمایه‌داری غربی تولید و توزیع می‌شوند. قیمت این اقلام نیز در بازارهای بین‌المللی هر ساله افزایش می‌یابد و از جمله به همین دلیل در دسترس شمار قابل توجهی از کشاورزان در کشورهای در حال توسعه قرار نمی‌گیرد. البته اقتصاددانان غربی برای توجیه این وضعیت داستان تغییر کیفیت را پیش می‌کشند و افزایش قیمت‌ها را ناشی از بهتر شدن کیفیت این کالاها می‌دانند.^{۵۵} حتی اگر چنین روایتی درست هم باشد، نتیجه در عمل این می‌شود که کشورهای در حال توسعه باید هر ساله مقادیر بیشتری از مواد خام و کشاورزی صادر کنند تا بتوانند یک تراکتور خریداری نمایند و هر آنگاه که نتوانند، ناچار باید از شماره تراکتورها بکاهند. هر چه که دلیل یا دلایل نظری برای این وضعیت باشد، در واقعیت تراکتور کمتری به کار گرفته می‌شود و همین می‌تواند بر موفقیت یا عدم موفقیت «انقلاب سبز» مؤثر افتد.

من بر آنم که سرزنش کردن اوپک ولی اهداف دیگری دارد. از سویی، به اعتقاد من دلایل اصلی این وضعیتی که در جهان حاکم است به بوته فراموشی سپرده می‌شود. از سوی

به صادرات کشور لطمه وارد می‌شود و ممکن است به بحران تراز پرداخت‌ها منتهی شود. در مورد دوم، اما اداره ثمربخش نظام ارزی چند نرخی در کشورهای در حال توسعه که متأسفانه از مقدار نسبتاً بالایی از فساد اداری و اقتصادی عذاب می‌کشند، اگر نگوئیم غیر ممکن، بسیار دشوار است. در عمل، این می‌شود که با سوءاستفاده از موقعیت‌ها، صاحبان قدرت ممکن است از ارزهای «ارزان» برای واردات کالاهای مصرفی لوکس و غیر ضروری استفاده کنند و در نتیجه، کشور در رسیدن به اهداف اقتصادی خویش ناموفق بماند و حتی گرفتار مشکلات و مصائب بیشتر بشود. طریق دیگر، این است که دولت عوارض گمرکات و تعرفه‌های وارداتی را کاهش بدهد تا به واردکنندگان کالاهای سرمایه‌ای مورد نیاز کشاورزی کمک شود. در این جا نیز با چند مشکل احتمالی روبرو خواهیم شد. در شرایطی که دولت خود رأساً اقدام به واردات و توزیع این کالاها نکند، محتمل است که این کمک‌ها به جیب واردکنندگان برود و برای کشاورزان مفید فایده‌ای نباشد. از سوی دیگر، این نکته تقریباً در تمام کشورهای در حال توسعه درست است که وضع تعرفه‌های گمرکی عمدتاً به مقصود ایجاد درآمد برای دولت است. در آن صورت، از سویی درآمدهای دولت کاهش خواهد یافت و از سوی دیگر، اداره ثمربخش سیاست‌ها افزایش هزینه‌ها را ضروری می‌سازد. در وضعیتی که دولت‌ها از یک پایه مالیات‌ستانی گسترده برخوردار نیستند - از یک طرف در نتیجه فساد مالی و از سوی دیگر، به خاطر فقر گسترده - نتیجه این تحولات دوگانه و در جهت معکوس یکدیگر، پیدا شدن و یا گسترده‌تر شدن کسری بودجه دولت است که تنها می‌تواند با افزایش بر نقدینگی تأمین مالی شود. لازم نیست آدم‌پیرو مکاتب متعدد پول‌باوران باشد تا بدانند در این وضعیت، در حالیکه تولید افزایش نمی‌یابد، یا به حدی که برای جذب این نقدینه‌های اضافی لازم است افزایش نمی‌یابد، تنها پی‌آمد تقریباً حتمی این سیاست زیاده‌تر شدن فشارهای تورمی در اقتصاد خواهد بود که در کنار بسیاری مشکلات دیگر، توزیع درآمدها را نابرابرتر خواهد کرد.

البته این نکته نیز قابل ذکر است که حتی تأمین مالی واردات کالاهای سرمایه‌ای کشاورزی برای بسیاری از کشورها، به غیر از کشورهای نفت‌خیز، بسیار دشوار است چون این کشورها به پول خارجی که برای تأمین مالی این واردات لازم است به آسانی دسترسی ندارند. اگر بخواهند با استفاده از وام‌های خارجی این کار را بکنند، چنان کاری اگر چه در کوتاه مدت ممکن است کارساز باشد ولی در

مقادیر تلف شده می تواند برای کاهش گرسنگی مفید باشد. به گفته نویسندگان نشریه تایم، «نحوه تغذیه جهان غرب بدترین و کم فایده ترین نوع بهره گیری از منابع موجود است». و به گفته همین نشریه حداقل ۲۵ درصد از مواد غذایی خریداری شده در ایالات متحده تلف می شود.^{۵۶} جین مایر از سوی دیگر بر این باور است که «غذای مصرفی ۲۱۰ میلیون آمریکایی به سادگی می تواند ۱۵۰۰ میلیون نفر را با غذایی معادل متوسط مواد غذایی مصرفی یک شهروند چینی تغذیه نماید».^{۵۷} و حتی محاسباتی به عمل آمده است که اگر ده درصد از مصرف گوشت در ایالات متحده کاسته شود، [بد نیست به یاد داشته باشیم که ۲۵ درصد از گوشت خریداری شده تلف می شوند، به عبارت دیگر، اگر مقدار تلف شده به ۱۵ درصد کاهش یابد] با گوشتی که به این طریق می توان صرفه جویی نمود، می توان ۶۰ میلیون نفر را سیر کرد.^{۵۸} نویسندگان تایم ولی دلیل جالبی برای مصرف نامعقول گوشت در این جوامع ارائه می دهند، «این شاید به این خاطر باشد که مردم غرب از مزه گوشت خوششان می آید».^{۵۹}

بیشتر دیدیم که شرکت کنندگان کنفرانس رم بر این نکته انگشت گذاشته بودند که بالا رفتن قیمت نفت باعث تولید کود شیمیایی شده است و به این ترتیب، موجبات کاهش تولید مواد غذایی را فراهم آورده است. ولی باید به این جماعت یادآوری کرد که سالیانه ۱/۳ میلیون تن کود شیمیایی صرف سبز نگهداشتن زمین های گلف و قبرستان ها در آمریکا می شود، در حالیکه اگر همین مقدار کود شیمیایی در اختیار کشورهای در حال توسعه، برای مثال هندوستان، قرار بگیرد، افزایش تولید غلات ناشی از آن می تواند ۶۵ میلیون نفر را سیر کند.^{۶۰} ولی نظام سرمایه سالاری به گونه ای عمل می کند که به واقع سبز ماندن قبرستان در یک کشور، با به صورت قبرستان در آمدن بخش هایی از دیگر کشورها مبادله می شود! . با این همه، وقتی به مجامع بین المللی، مثل کنفرانس رم می رسیم، نه سخنی از این ناهنجاریهاست و نه اشاره ای به اینکه چگونه می توان اوضاع این همه ناهنجار نباشد.

و باز در همین راستا، بد نیست اشاره کنم که با همه حرف و سخن ها تنها ۱۱ درصد از سطح زمین در هر سال زیر کشت قرار می گیرد^{۶۱} و متخصصان غربی بر این باورند که سرمایه لازم برای افزودن بر سطح زمین زیر کشت وجود ندارد مگر اینکه اوپیک از «دلارهای نفتی» خویش مایه بگذارد. و اما، در خود آمریکا، از سوی بانک خاک (Soil Bank) راتاسیس می کنند که هدف اصلی اش این است که کشاورزان آمریکایی

● مادام که سلطه خفه کننده نظام سرمایه سالاری بر جهان حاکم است نمی توان به حل مشکل گرسنگی و یا مشکلات و مصائب اقتصادی و اجتماعی دیگر، برای نمونه بیکاری و فقر امید بست. تنها راه برون رفت از مصائب و مشکلاتی که اقتصاد جهان را تهدید می کند این است که بشریت مترقی در هزاره سوم میلادی، چارچوب این سلطه خفه کننده را در هم شکنند و نظامی را بر جهان حاکم نمایند که تنها به سود و سودآوری نمی اندیشد.

دیگر، افکار عمومی نیز در جهتی ناواب هدایت می شود، یعنی، مشکل و مسبب اصلی و اساسی نه شیوه تولید و توزیع سرمایه سالارانه بلکه، عمل چند رهبر سیاسی در خاور میانه است که هر چه که «گناهشان» باشد، لاقبل به «ضدیت با منافع غرب» نه ادعایی دارند و نه در تمام زندگی سیاسی خویش چنین کرده بودند. این نگرش و این نحوه علت یابی البته پی آمدهای اقتصادی هم داشت. یعنی، کنفرانس رم نه فقط در جمع بندی مباحثات خویش بر نقش اوپیک انگشت گذاشت بلکه سنگینی حل مشکل مواد غذایی را در جهان نیز از این سازمان انتظار دارد و در این راستا به «دلارهای نفتی» (Petro dollar) و «ثروت جدید» (New wealth) نظر دارد. بدیهی است که کسی با کمک اوپیک به حل این مشکل نمی تواند مخالف باشد، ولی، واقعیت این است که برای تخفیف آنچه که جهان با آن روبروست، باید علاوه بر برنامه های درازمدت، برای تخفیف این بحران در کوتاه مدت نیز برنامه های ضربتی به کار گرفت. برای این منظور، توزیع عادلانه تر مواد غذایی می تواند بسیار کارساز باشد. متخصصین بر این عقیده اند که اگر مواد غذایی موجود بطرز عادلانه تری توزیع شود، حتی چندین برابر جمعیت کنونی جهان می توانند از مقدار کافی غذا بهره مند شوند.

در این خصوص، حتی نویسندگان غربی هم می پذیرند که مصرف کنندگان در غرب مقدار قابل توجهی از مواد غذایی را تلف می کنند در حالیکه کمی دقت در کاستن از این

$$\frac{\text{مقدار تولید}}{\text{مقدار جمعیت}} = \text{سطح زندگی}$$

باتوجه به این معادله، کنفرانس رم بر این ادعاست که برای افزودن بر سطح زندگی باید از مخارج این کسر کاست. از سویی، این بی گمان درست است که برنامه‌های کنترل جمعیت باید در جوامعی که مقدار جمعیت زیادی دارند پیاده شود و از سوی دیگر، شیوه‌های افزودن بر صورت این کسر مورد توجه جدی قرار نمی‌گیرد. واقعیت این است که برای تغییر در صورت این کسر، لازم است که در اقتصاد جهان انتقال منابع از کشورهای غنی به کشورهای فقیر صورت بگیرد. و اما، بد نیست در این راستا توجه را به جدول زیر جلب بکنم.

توزیع ثروت و جمعیت در جهان ^{۶۵}		
درصد ثروت	درصد جمعیت	
۷۴/۵	۳۰/۲	کشورهای پیشرفته
۲۴/۵	۶۹/۸	کشورهای در حال توسعه

بوکانان بر این عقیده است که این ارقام محافظه کارانه است و رقم واقعی این است که ۱۵ درصد جمعیت در کشورهای غنی ۸۵ درصد ثروت دنیا را در اختیار دارند. و اگر این ادعا درست است، پس چراست و چگونه است که برای رفع این نابرابری‌ها قدمی برداشته نمی‌شود؟ بد نیست اشاره کنم که حتی در سالهای ۱۹۵۰ نرخ بازگشت سرمایه گذاری انگلستان را در مستعمرات سالیانه ۵۰ درصد تخمین زده‌اند. برای اینکه ابعاد هراس آور نرخ بازگشت ۵۰ درصدی روشن شود به ارائه یک مثال ساده عددی اکتفای کنم. فرض کنید که انگلستان در سال ۱۹۵۰، ۱۰۰۰ لیره استرلینگ در زامبیا سرمایه گذاری کرده باشد و همچنین فرض می‌کنیم که هیچ سودی از اقتصاد به در برده نمی‌شود و در همانجا سرمایه گذاری می‌شود. در آن صورت با جدول زیر روبرو خواهیم بود:

سال	مقدار سرمایه	مقدار برگشت سرمایه	کل سرمایه برای سال بعد
۱۹۵۰	۱۰۰۰	۵۰۰	۱۵۰۰
۱۹۵۱	۱۵۰۰	۷۵۰	۲۲۵۰
۱۹۵۲	۲۲۵۰	۱۱۲۵	۳۳۷۵
۱۹۵۳	۳۳۷۵	۱۶۸۷/۵	۵۰۶۲/۵
۱۹۵۴	۵۰۶۲/۵	۲۵۳۱/۲۵	۷۵۹۳/۷۵
۱۹۵۵	۷۵۹۳/۷۵	۳۷۹۶/۸۷	۱۱۳۹۰/۶۲

رابطه کاهش زمین زیر کشت متقاعد کند و از سوی دیگر اعلام می‌کنند که به زیر کشت در آوردن ۵۷ میلیون جریب زمین، یعنی ۲۵ درصد افزودن بر زمین زیر کشت کنونی، سالی ۳/۵ میلیارد دلار هزینه آبیاری دارد. برای تهیه کود شیمیایی لازم هم تا سال ۱۹۸۰، سالی ۸ میلیارد دلار و پس از آن سالی ۱۲ میلیارد دلار لازم است. با تمام اوصاف، تا سال ۲۰۰۰ میلادی با صرف ۳۷۷/۵ میلیون دلار می‌توان ۲۵ درصد بر سطح زمین زیر کشت افزود. مدافعان سرمایه‌سالاری مدعی‌اند که چنین منابعی در بساط نیست. ولی داستان را نمی‌توانیم به همین جا رها کنیم.

در جهان سالی ۲۰۰ میلیارد دلار خرج زرادخانه‌ها می‌شود.^{۶۳} و حتی اگر فقط دو کشور آمریکا و شوروی را در نظر بگیریم به ترتیب سالی ۵۱ میلیارد دلار و ۴۲ میلیارد دلار صرف تسلیحات نظامی می‌کنند.^{۶۴} اگر چه هزینه تسلیحات نظامی هر ساله اضافه می‌شود ولی برای سادگی کار این مقادیر را تا سال ۲۰۰۰ ثابت فرض کنیم، در آن صورت خواهیم دید که آمریکا در کل ۱۲۷۵ میلیارد دلار و شوروی هم ۱۰۵۰ میلیارد دلار خرج اسلحه خواهد کرد که کل رقم ۲۳۲۵ میلیارد دلار خواهد شد. یک حساب سردستی نشان می‌دهد که برای افزایش زمین زیر کشت جهان به مقداری که در پیش گفتیم فقط لازم است که این دو کشور از هزینه‌های نظامی خود ۱۵ درصد بکاهند. و اگر هزینه‌های نظامی را در اقتصاد جهان در مرز ۲۰۰ میلیارد دلار سالیانه ثابت فرض کنیم، در آن صورت کاهش این هزینه‌های بی‌مصرف و تلف شده به اندازه ۷/۵ درصد برای افزودن بر زمین زیر کشت به میزان ۲۵ درصد در جهان کفایت می‌کند. می‌خواهم در نهایت بر این نکته انگشت بگذارم که در نظامی که بر جهان حاکم است، شیوه‌ار جحیت دادن‌هایی که بکار گرفته می‌شوند نادرست و غلط‌اند و به همین دلیل هم هست که دلشوره این جماعت را برای رفع گرسنگی، مادام که سیاست‌های مشخص برای بهبود شیوه‌های استفاده از منابع موجود اتخاذ نمی‌کنند، نمی‌توان و حتی می‌گویم نباید جدی گرفت. یکی دیگر از رهنمودهای کنفرانس رم، کنترل جمعیت در کشورهای در حال توسعه است. در اینکه باید در این راه کوشید حرفی نیست ولی تخفیف همه مسائل و مشکلاتی که وجود دارند به مقوله جمعیت بیشتر نشانه عافیت‌طلبی سیاسی است تا کوششی جدی برای یافتن راه‌های برون رفت از معضل کنونی. در همین راستا، بد نیست اشاره کنم که به ادعای فیلیپ هیزر، سطح زندگی با رابطه‌ای که بین مقدار تولید و مقدار جمعیت وجود دارد تعیین می‌شود، یعنی:

۳. برلین انگلیس: فقر و انقلاب صنعتی، لندن ۱۹۷۱، ص ۴۲
۴. برای اطلاعات بیشتر بنگرید به فصل اول کتاب انگلیس، فقر و انقلاب صنعتی
۵. به نقل از همان، ص ۴۶
۶. نویسنده سفرهای گالیور
۷. به نقل از همان، صص ۴۸-۴۹
۸. همان، ص ۵۰
۹. همان، ص ۵۲
۱۰. هنوی در زمان نادرشاه مدتی در ایران بود و سفرنامه مفصلی دارد که یکی از بهترین منابع درباره زندگی در ایران به عصر نادرشاه است و در ۱۷۵۴ در لندن چاپ شد. بنگرید به:
- An Historical Account of the British Trade over the Caspian Sea, 2 vols, London, 1754
۱۱. بنگرید به مالتوس: مقاله‌ای درباره اصول جمعیت، لندن، ۱۸۸۸، ص ۱۲
۱۲. همان، ص ۴
۱۳. همان، ص ۹
۱۴. همان، ص ۹
۱۵. همان، ص ۱۰
16. Grigg, D: **Population Growth and Agricultural Change**, Cambridge, 1980, p. 13
۱۷. مالتوس، همان، ص ۴۹۱
۱۸. به نقل از همان، ص ۱۰۱
۱۹. فاتح، مصطفی: موقعیت اقتصادی ایران، لندن ۱۹۲۶، ص ۲
۲۰. ژوزف هانسن، بمب جمعیت، لندن، ۱۹۷۰، ص ۱۶
۲۱. انگلیس، همان، ص ۳۲
۲۲. به نقل از هانسن، همان، ص ۱۸
۲۳. جان لاقین، گرسنگی که خواهد آمد، ۱۹۷۱، ص ۴۰
۲۴. جک روش: فقر، لندن، ۱۹۷۲، صص ۲۱-۲۰
۲۵. همان، ص ۲۱
۲۶. آلبرت روز: «فقر در کانادا» در کتاب روش، همان، ص ۱۲۷
27. & Glyn, A: **British Capitalism**, London, 1972 Sutcliffe B
۲۸. بعید نیست که کمبود طلا در اروپا و نیاز اقتصادهای رو به رشد اروپا به طلا یکی از انگیزه‌های مهمشان در آغاز این جهانگردی باشد.
۲۹. این داستان «کشف» سرزمین‌های جدید هم بسیار جالب است. مورخین آنگونه سخن می‌گویند که انگار کسی در این سرزمین‌ها زندگی نمی‌کرده است؟ برای نمونه، «کشف» قاره جدید آمریکا، این واقعیت تاریخی را که چندین میلیون سرخپوست در آن دیار زندگی می‌کردند و در طول قرون بوسیله مهاجران سفیدپوست قتل عام شدند

البته می‌توان همین مثال ساده را برای یکی دو قرن در نظر گرفت و در آن صورت بهتر می‌توان ابعاد غارت و چپاول کشورهای در حال توسعه را فهمید. از همین روست که: «سرمایه‌گذاری اولیه‌ای معادل ۳۰ میلیون دلار در شیلی در ۴۲ سال به صورت ۴۰۰۰ میلیون دلار [یعنی بیش از ۱۳۳ برابر] منجر شد»^{۶۸}

با آنچه در این مقاله آمده است می‌توان گفت مادام که سلطه خفه کننده نظام سرمایه‌سالاری بر جهان حاکم است نمی‌توان به حل مشکل گرسنگی و یا مشکلات و مصائب اقتصادی و اجتماعی دیگر، برای نمونه بیکاری، فقر امید بست. به گمان من، تنها راه برون رفت از مصائب و مشکلاتی که اقتصاد جهان را تهدید می‌کند این است که بشریت مترقی در هزاره سوم میلادی، چارچوب این سلطه خفه کننده را در هم شکنند و نظامی را بر جهان حاکم نمایند که تنها به سود و سودآوری نمی‌اندیشد. می‌کوشد خدمتگزار انسان باشد نه اینکه انسان را تا سطح یک ابزار بی‌جان و بی‌روح در این کارخانه و یا آن کارگاه تنزل دهد. رسیدن به چنین نظامی انسان سالار تنها با حرف و وعده عملی نمی‌شود. بر متفکران و اندیشمندان و فعالان سیاسی است که راههای مؤثر برای رسیدن به آن را بشناسند و به انبوه روزافزون انسان‌هایی که در تمام کشورها، امید و انتظارشان را نسبت به آینده از دست می‌دهند بشناسانند.

اگر در کشورهای فقیر، فقر و نداری و گرسنگی بیداد می‌کند. در جوامع سرمایه‌سالاری ثروتمند نیز همین به حاشیه رانده شدن تعداد کثیری از جمعیت، خود را به صورت مقبولیت یافتن جریان‌های کوچک و بزرگ فاشیستی نشان می‌دهد که نه فقط خطری جدی برای این کشورها که برای همه جهان اند.

یادداشت‌ها

۱. این مقاله رانز دیک به سی سال پیش به زمان دانشجویی نوشته‌ام به همین دلیل آمارهای این مقاله قدیمی هستند و به سالهای اول دهه ۷۰ میلادی مربوط می‌شوند. در بازخوانی آن دیدم که بحث کلی این مقاله، با وجود این ضعف انکارناپذیر، هنوز هم، بعقیده من در کل درست است. از همین نظر، این مقاله را جز تصحیح بدنبوسی‌ها و افزودن چند یادداشت تکمیلی، به همان صورت اولیه‌اش باز نوشته‌ام. معترضه این که همان موقع، چند سالی پیش از سرنگونی سلطنت کوشیدم در ایران چاپش کنم که نشد. تازگی‌ها نسخه‌ای از این مقاله را باز یافته‌ام.

2. Laffin, John: *The Hunger to Come*. 1971. p22.

- نادیده می‌انگارد.
۳۰. نمونه‌ای از آنکه داستانی بسیار خواندنی دارد در ۱۸۶۴-۶۵ در تبریز اتفاق افتاد و روایتش را کنسول ابوت که کنسول بریتانیا در آن شهر بود به تفصیل گزارش کرده است که چگونه تجار انگلیسی با ارزان فروشی عمدی موجبات ورشکستگی تجار بومی را فراهم کردند و وقتی که کار بالا گرفت و مردم و تجار شهر بر این رفتار شوریدند، سفارت فخمیه بریتانیا به دولت ایران شکایت برد و از تجار محلی غرامت ستانند. تا آنجا که من می‌دانم، از رهبران بی‌عار ایرانی کسی در آن سالها نگفت که تکلیف ضرر و زیان تجار محلی چه می‌شود؟ بنگرید به اسناد وزارت امور خارجه انگلیس، سری ۶۰، جلد ۲۹۲ برای متن این گزارشات.
۳۱. خوزه دو کاسترو: «استعمار، گرسنگی و پیشرفت»، در، کتاب: مقالاتی درباره امپریالیسم، ۱۹۷۱، ص ۱۹۹
۳۲. پالم دات: هندوستان امروز، ۱۹۴۹، ص ۹۸
۳۳. والتر رادنی: چگونه اروپا آفریقا را عقب مانده نگاه داشت؟، ۱۹۷۲، ص ۱۰۶
۳۴. اریک ویلیامز: سرمایه‌سالاری و برده‌داری، تاریخ؟، ص ۱۰۱
۳۵. کروسنوف: مشکلات روابط اقتصادی خارجی کشورهای در حال توسعه، مسکو، ۱۹۷۳، ص ۳۸
۳۶. داشتم کتاب آقای دکتر زیباکلام [ما چگونه ما شدیم: ریشه‌یابی علل عقب‌ماندگی در ایران] [انتشارات روزنه، ۱۳۷۵] را می‌خواندم که ایشان اگر چه این اسناد را انکار نمی‌کنند ولی همچنان بر این باورند که علل عمده عقب‌ماندگی ما یکی کمبود باران است و دیگری هم حمله مغول‌ها در چند قرن پیش و از آن گذشته مبلغ نظریاتی هستند که به واقع عجیب و غریب است. این دیگر چه پرسشی است که «فقط یک نکته کوچک می‌ماند و آنهم اینکه اساساً چطور شد استعمار به ایران آمد و توانست آن را به زیر مهمیز خود بکشد، اما ایرانیان هرگز به این فکر نیفتادند که بروند انگلیس یا فرانسه را به استعمار خود در آورند؟» [ص ۳۲]. پاسخ به این پرسش روشن است. آنها توان داشتند و ما نداشتیم. خوب که چی؟ آیا آقای دکتر بر این گمان است که ما در زمان شروع «استعمار» از این کشورها همانقدر عقب بوده‌ایم که الان هستیم؟ اگر پاسخ ایشان مثبت باشد که بدون تردید پاسخ غلط و بی‌ربطی است و اگر منفی باشد که کل مباحث مطروحه در این کتاب مانند بنایی بنا شده بر «آب» فرو می‌ریزد.
۳۷. ارنست ماندل: اقتصاد مارکسیستی: ۱۹۶۸، ص ۴۷۳
۳۸. اسناد محرمانه وزارت امور خارجه انگلستان: سر ۶۰ مجلد ۱۱۷
۳۹. پاتول ارلیخ: بمب جمعیت، ۱۹۷۱، ص ۳
۴۰. به نقل از لافین: همان، ص ۵۳
۴۱. ارلیخ: همان، ص ۷
۴۲. لافین: همان، ص ۴۷
۴۳. هانسن: همان، صص ۵۱۲
۴۴. به نقل از همان، صص ۱۳-۱۲
۴۵. به نقل از نیوزویک، ۱۱ نوامبر ۱۹۷۴، ص ۱۵
۴۶. همان، ص ۱۵
۴۷. همان، ص ۱۶
۴۸. به نقل از مجله تایم، ۱۱ نوامبر ۱۹۷۴، ص ۲۲
۴۹. بنگرید به هانسن، ص ۱۰. جالب است که مدتی بعد خانم گاندی نخست‌وزیر فقید هندوستان کوشید مطابق راهنمایی پروفیسور انک عمل نماید و دریائی از خشم و فاجعه اجتماعی برای مردم گرسنگی زده پیش آورد.
۵۰. به نقل از هانسن، همان، ص ۱۳
۵۱. به نقل از نیوزویک، همان، ص ۱۲
۵۲. بنگرید به دیوید لهمن (ویراستار): فرم کشاورزی و فرمیست‌های ارضی، ۱۹۷۴، ص ۱۵۷
۵۳. این داستان استفاده از وام‌های خارجی داستان دردآلودی دارد که باید به موقع نوشته شود. بحران بدهی‌های خارجی در اوایل سالهای ۱۹۸۰ به چنین توهماتی برای همیشه پایان داد و کم نیستند کشورهایی که درسهایی لازم را نیاموختند و در سالهای ۱۹۹۰ گرفتار همان معضلات شده‌اند.
۵۴. الان که در سال ۲۰۰۲ دارم این مختصر را بازخوانی می‌کنم قیمت بنزین در انگلیس، لیتری نزدیک به ۸۰ پنس است.
۵۵. بنگرید به نشریه اقتصاد کشاورزی، مقاله راینر، در سالهای ۱۹۶۷ و ۱۹۷۰ و ۱۹۷۱.
۵۶. به نقل از نیوزویک، همان، ص ۱۹
۵۷. به نقل از نشریه تایم، همان، ص ۲۱. لازم به گفتن است که کنفرانس رم ادعای دولت چین را مبنی بر حذف گرسنگی از چین پذیرفت.
۵۸. به نقل از نیوزویک، همان، ص ۱۹
۵۹. به نقل از تایم، همان، ص ۲۱
۶۰. همان، ص ۲۵
۶۱. نیوزویک، همان، ص ۱۸
۶۲. تایم، همان، ص ۲۵
۶۳. همان، ص ۲۵
۶۴. به نقل از نشریه The Nation شماره اول ماه مه، ۱۹۶۷، ص ۵۵۱
۶۵. به نقل از روش، همان، ص ۲۰۸
۶۶. همان، ص ۲۱۸
۶۷. کروسنوف، همان، ص ۴۲
۶۸. سالوادور آلنده، شیلی: وابستگی بس است! سخن رانی در سازمان ملل متحد، به نقل از: هوگورادیس: بنگاه بین‌المللی و امپریالیسم مدرن، ۱۹۷۵، ص ۲۳۶